



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش



سازمان آموزش و پرورش استثنایی

مناسب سازی فارسی

پنجم ابتدایی (خوانداری)

معاونت برنامه ریزی آموزشی و توانبخشی

کارشناسی گروه آسیب دیده شنوایی

سال تحصیلی ۹۸-۹۹





سروهای سرفراز آمدند
عاشقان به پیشواز آمدند

تا تو ای بهار تازه آمدی
مثل رودخانه‌های پرخروش

باغ‌ها بهار شد زبوی باد
آفتاب را به دشت هدیه داد

دسته دسته گل شکفت درزمین
آسمان برای چشم روشنی



بسمه تعالی

سخنی با همکاران

- راهنمای تدریس فارسی پنجم ابتدایی با هدف کمک به آموزگاران برای تدریس آسان تر مفاهیم و به منظور یاری رساندن به دانش آموزان با آسیب شنوایی برای درک بیشتر مطالب و افزایش گنجینه لغات و بالابردن توان یادگیری مفاهیم و اصطلاحات می باشد.
- در این مجموعه سعی شده است با کمک تصویرسازی، مفاهیم انتزاعی دروس آسان شده تا امر یاددهی و یادگیری جذاب تر و پویا تر شود.
- ساختار این راهنما دارای نکاتی است که توجه به آنها، به همکاران گرامی توصیه می شود:
- در هر درس سعی شده با کمک طراحی و یا تصاویر آماده، مفاهیم درس قابل فهم تر شود تا دانش آموزان با کمک این تصاویر درک بهتری از متن داشته باشند.
 - در قسمت واژگان تصویری، جملات، کلمات و مفاهیم جدیدی که مختص همان درس است به صورت تصویری به دانش آموزان آموزش داده شده است.
 - روش تدریس های پیشنهادی به همکاران کمک می کند که علاوه بر استفاده از روش های کارآمد خود در کلاس، از سایر روش ها نیز استفاده کنند. در این بخش سعی شده که تلفیقی بین درس فارسی با سایر دروس انجام گیرد.
 - کلمات هم معنی - هم خانواده - مخالف به جهت بالا بردن گنجینه لغات و کمک به درک بهتر مطالب و همچنین یکسان سازی آموخته های دانش آموزان در همه ی مدارس گردآوری شده است.
 - چارچوب اصلی این مناسب سازی بر اساس ساختار کتاب فارسی پنجم می باشد به همین جهت تصویرخوانی / سندلی صمیمیت و شعرخوانی / سندلی صمیمیت نیز در این مناسب سازی آمده که با کتاب زبان آموزی تلفیق شده و به استفاده از اشاره برای آموزش این بخش توصیه شده است.

به منظور ارتقا سطح محتواهای آموزشی دانش آموزان با آسیب شنوایی، منتظر پیشنهادات و انتقادات ارزنده شما صاحب نظران بزرگوار هستیم. در این راستا می توانید با مراجعه به پایگاه اطلاع رسانی سازمان آموزش و پرورش استثنایی csdeo.ir در بخش نظر سنجی کتب درسی و رسانه های آموزشی نظرات، راهکارها و انتقادات خود را درج نمایید.

درس اول : تماشاخانه

درس دوم: فضل خدا



فصل اول

آفرینش



درس اول

تماشاخانه

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، سرشار از شگفتی‌ها است. پدیده‌هایی لطیف، زیبا و عجیب، پیش روی ما هستند که به سادگی از کنارشان می‌گذریم؛ در حالی که اگر اندکی درنگ کنیم، می‌بینیم که هر کدام از این پدیده‌ها تماشاکی برای دیدن زیبایی‌های آفرینش و ایستگاه‌هایی برای اندیشیدن هستند.

اگر می‌خواهیم عالم را بهتر بشناسیم، یک راه ساده آن است که پدیده‌ها را خوب تماشا کنیم. درباره‌ی آفرینش هر یک بیندیشیم و آنها را بایکدیگر مقایسه کنیم. مثلاً کوه‌های سر به فلک کشیده را





بادرّه‌های عمیق، گل را با خار، زنبور عسل را با خرملکس، بهار را با زمستان و
مطالعه در طبیعت و تأمل درباره‌ی چیزهایی که هر روز می‌بینیم و از کنارشان می‌گذریم، راه
مناسبی برای شناخت آنها است. پرسش از هر چیز و جست‌وجو برای یافتن پاسخ، کاری
است که همه‌ی دانشمندان و عالمان انجام می‌دهند. من و شما هم، باید این ویژگی را در خود
پرورش دهیم.

ما برخی از رفتارها، کردارها و کارهای خودمان را از روی عادت انجام می‌دهیم؛ به
همین دلیل هم از خود نمی‌پرسیم که چرا این‌گونه است، چرا باید این کارها را بکنیم؟ و بسیار
پرسش‌های دیگر.

همین آب‌گوارایی که زندگی ما به آن وابسته است، بهترین موضوع برای فکر کردن و
یکی از شگفتی‌ها است.

آب چیست؟ چگونه به وجود آمده است؟ اگر روزی آب در روی زمین نباشد، آیا
انسان می‌تواند آن را پدید آورد؟





به هر حال، عالم تماشاخانه‌ی شگفتی‌های آفرینش است. یعنی به هر طرف که نگاه می‌کنیم، آفریده‌های زیبای خداوند را می‌بینیم. این جهان، دفتری است که خدای مهربان، به پاکی و زیبایی در آن نگاشته و می‌نگارد.

یکی دیگر از این آفریده‌های زیبا و لطیف، گیاهان و سبزه‌ها هستند. علف‌های سبز را دیده‌اید؟ خیلی نرم و شکننده هستند. در سرمای سخت یا گرمای زیاد، پژمرده می‌شوند ولی گاهی می‌بینیم همین علف‌های نازک و لطیف، از میان سنگلاخ سردر می‌آورند، یا کف زمین سخت و محکم را می‌شکافند و بیرون می‌آیند.

در نوشته‌ی زیر، یکی از نویسندگان، زیبایی‌های آفرینش خدای مهربان را، این‌گونه توصیف می‌کند:

«هیس، گوش بده! به آفریده‌های ساکت خدا گوش بده.

به پروانه‌ای با بال‌هایی مخملی. به قطره‌های باران که حلقه‌های ساکت روی آب را می‌سازند، گوش کن.

آیا می‌توانی صدای حشره‌هایی را که در زیرزمین می‌جنبند، بشنوی؟ صدای ماهی‌های تالاب را چگونه؟

آن بالا را نگاه کن! آسمان، آبی آبی است و یک تکه ابر ساکت در آن شنا می‌کند. این پایین را ببین! علف‌ها و برگ‌ها در نسیم، فقط تکان می‌خورند.





نگاه کن... و به صداهای کوتاه و بلند، گوش بده، تا آفریده‌های ساکت خدا را بشناسی.
بادها سفر می‌کنند. علف‌ها رشد می‌کنند. عنکبوت‌ها، بین زمین و آسمان، تار می‌تند.
آیا تو صدای تاریکی شب را می‌شنوی؟ صدای روشنایی روز را چگونه؟ صدای شب‌نم
صبحگاهی را، هنگامی که سرزده به خانه‌ی برگ، وارد می‌شود؟
به هر طرف نگاه کن... و گوش بده.
آفریده‌های ساکت خدا همیشه آنجا هستند.
آیا تو آنها را می‌بینی و صدایشان را می‌شنوی؟»

آفریده‌های ساکت خدا،

نانسی سویتلند، ترجمه‌ی حسین سیدی، با اندکی کاهش و تغییر

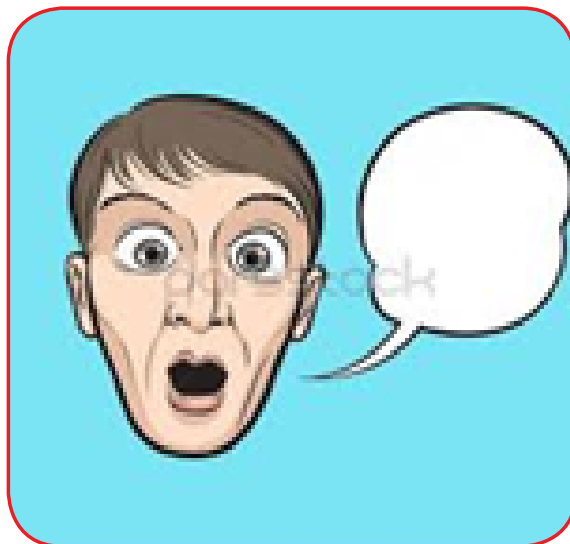




واژگان تصویری



کوه‌های سر به فلک کشیده



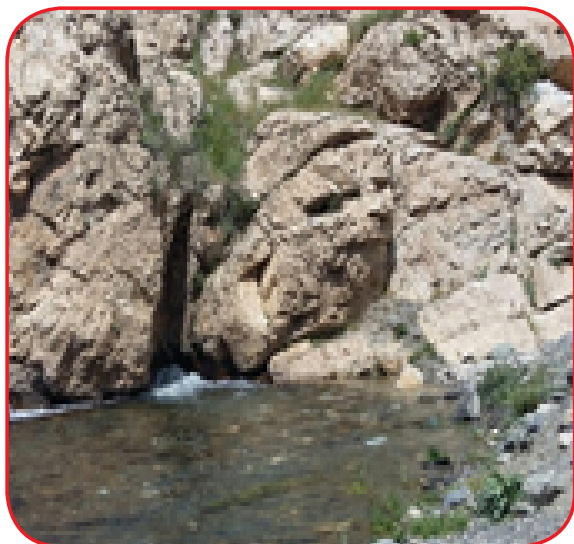
شگفتی



گل با خار



دره‌های عمیق



از میان سنگلاخ



خرمگس



شبنم صبحگاهی



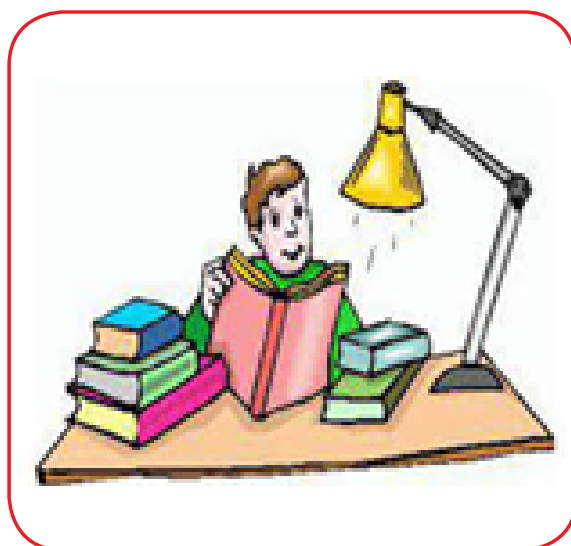
تالاب



پروانه‌ای با بال‌های مخملی



طبیعت



مطالعه



روش تدریس

پرسش و پاسخ (این روش تشخیص، تفکر، توانایی، علایق، قدرت استدلال، قضاوت و سنجش و استفاده از تجارب و دانسته های دانش آموزان را بالا می برد).

توضیحی (کلمات و مفاهیم جدید درس توضیح داده شود).

روش مشاهده (نمایش فیلم و انیمیشن هایی با موضوع طبیعت)

الگوی استقرایی تصویر - واژه (در این روش از یک عکس بزرگ به عنوان ایجاد انگیزه استفاده می شود سپس دانش آموزان با شناسایی اشیاء و اعمال در تصویر، واژه های بیان می کنند و جمله می سازند، از این طریق بین زبان گفتاری و نوشتاری ارتباط برقرار می شود).

کلمات هم خانواده

شگفتی، شگفت زده

آفرینش، آفریده

تماشاگهی، تماشاخانه

آندیشیدن، بیندیشیم

شناخت، شناختن، شناسی

کلمات مخالف

اندکی $\neq$ زیادی

راه ساده $\neq$ راه سخت

نرم $\neq$ سخت

شکّنده $\neq$ مقاوم

بشناسی $\neq$ نشناسی

ساکت $\neq$ پُر سر و صدا



کلمات هم معنی

جهانی = دنیایی	پرورش دهیم = رشد دهیم، تربیت کنیم
سرشار = پر	برخی = بعضی
شگفتی = چیزهای عجیب	این گونه = این طوری
پدیده = چیزی که به وجود آمده	آب گوارا = آب قابل آشامیدن
لطیف = نرم	پدید آورد = به وجود آورد
اندکی = کمی	تماشاخانه = جایی برای دیدن چیزهای دیدنی (مثل نمایشگاه)
دیرنگ = صبر	نگاشته = نوشته
تماشاگهی = چیزی برای دیدن	می نگارد = می نویسد
اندیشیدن = فکر کردن	سنگلاخ = زمین های پر از سنگ
عالم = دنیا، جهان	توصیف می کند = بیان می کند، توضیح می دهد
آفرینش = آفریده شده، درست شده	می جنبند = حرکت می کنند.
بیندیشیم = فکر کنیم.	نسیم = باد آرام
کوه های سر به فلک کشیده = کوه های بلند	چطور = چگونه
عمیق = گود، فرو رفته	
خرمگس = یک حشره مثل مگس اما کمی بزرگتر	
مخملی = مانند مخمل (مخمل یک پارچه نرم و لطیف است)	
تالاب = جایی که آب جمع می شود، آبگیر، برکه	
تأمل = فکر کردن	
می گذریم = عبور می کنیم، رد می شویم	
عالمان = دانشمندان	
ویژگی = خصوصیت	



تصویر خوانی و صندلی صمیمیت

همکار گرامی:

دانش آموزان را راهنمایی کنید تا با توجه به تصویر، کلمه های پیشنهادی زیر را بیان کنند:
(درخت- خورشید- تالاب- سنجاقک- گل های رنگارنگ- پروانه ای با بال های مخملی.....)
سپس با روش استقرایی تصویر- واژه براساس کتاب زبان آموزی پایه پنجم به دانش آموزان کمک کنید تا جمله هایشان را با توجه به (رشاجقک...) بنویسند و آنها را در کنار یکدیگر قرار دهند و پس از تهیه یک متن، روی صندلی معلم نشسته و آن را بخوانند. البته دانش آموزان می توانند از اشاره نیز برای انتقال مفاهیم استفاده کنند.





فضلِ خدای را، که تواند شمار کرد؟ یا کیست آن که شکرِ یکی از هزار کرد؟

چه کسی می‌تواند بخشش و خوبی‌های خداوند را بشمارد؟ یا چه کسی می‌تواند

شکر یکی از هزار نعمت خداوند را کند؟

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی خورشید و ماه و آنجم و لیل و نهار کرد

خداوند دریا، بیابان، درخت‌ها، انسان، خورشید، ماه، ستاره‌ها و شب و روز را

آفریده است.



اجزای خاکِ مُرده، به تاثیرِ آفتاب بستانِ میوه و چمن و لاله زار کرد
خاک بی حاصل بر اثر نور و گرمای خورشید به باغهای میوه، چمن و لاله زار
تبدیل می شود.

ابر، آب دادِ بچِ درختانِ مُرده را شاخِ برهنه، پیرهنِ نوبهار کرد
به فرمان خداوند بارانی که از ابرها می بارد، درختانِ خُشک و بی برگ و میوه
را دوباره سرسبز می کند.

توحیدگوی او، نه بنی آدم اند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
فقط انسان نیست که خدا را شکر می کند بلکه همه موجودات نیز خداوند
را ستایش و شکر می کنند مثل بلبلی که بر روی شاخه با آواز خواندن از خدا
تشکر می کند.

سعدی





واژگان تصویری



بَرّ



بحر



لَیل و نَهار



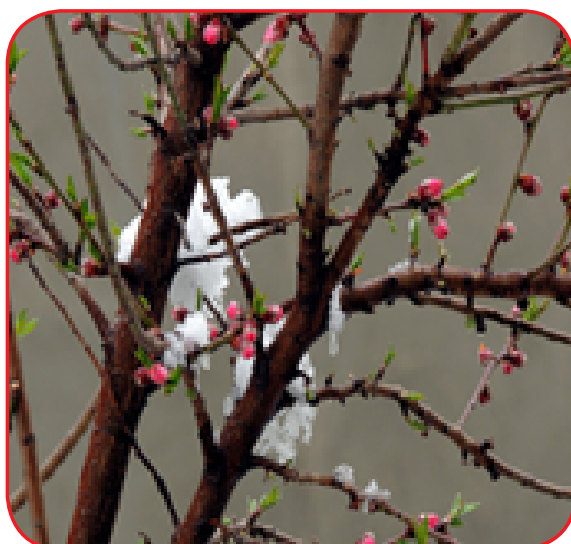
اَنجَم



بلبل بر شاخسار



لاله زار



شاخ برهنه، پیرهن نوبهار کرد.



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم و کلمات جدید درس توضیح داده شود).

روش پیش سازمان دهی (معلم ابتدا هدف یا اهداف درس را معین می کند و از این طریق بین دانش پیشین و دانش جدید دانش آموزان در مورد فصل بهار ارتباط برقرار می کند و زمینه را برای دریافت اطلاعات جدید آماده می سازد).

کلمات هم خانواده

فَضْل، فاضل
شُمَار، شُمرَدَن
شاخ، شاخسار
تَأْثِیر، اثر
اَنْجُم، نجم

کلمات مخالف

بَحْر ≠ بَرّ
لَیْل ≠ نَهَار
مُرَدَه ≠ زِنْدَه
بِرِهْنَه ≠ پوَشیده



کلمات هم معنی

فَضْل = بَخْشِش

تواند = توانستن

شمار کرد = شُمَرَدَن

توحیدگو = ستایش کننده

بیخ = ریشه

بحر = دریا

برّ = بیابان

اَنجَم = ستاره ها

برهنه = بدونِ پوشش، لُخت

لَیل = شب

بَنی آدم = انسان ، بچه آدم

نَهَار = روز

تأثیر = اثر گذاشتن

بُستان = باغ

لاله زار = جایی که پُر از گل لاله است

چَمَن = زمینِ سبز و خُرّم

شاخ = شاخه

درس سوم: رازی و ساخت بیمارستان

درس چهارم: بازرگان و پسران

درس پنجم: چنار و کدوئین



فصل دوم

دانیایی و هوشیاری



رازِی و ساخت بیمارستان

درس سوم

در روزگاران کهن، قرار بود بیمارستانی در شهری، ساخته شود. همه در این اندیشه بودند که بیمارستان را در کدام بخش شهر بسازند. هر کس می خواست بیمارستان، نزدیک خانه‌ی او باشد. یکی می گفت: «بهتر است نزدیک بازار شهر باشد». دیگری می گفت: «بهتر است نزدیک گرمابه‌ی شهر باشد». خلاصه، هر کس، مکانی را پیشنهاد می کرد. بزرگان شهر، پس از پرس و جو و گفت و گو، تصمیم گرفتند نظرِ طبیبِ بزرگ شهر را نیز پرسند.





نزد وی رفتند و مسئله را به او گفتند.
طبيب، خوش حال شد و گفت: «برويد و
چند تکه گوشت تازه بياوريد». بزرگان شهر
با تعجب به هم نگاه کردند و گفتند: «گوشت
تازه براي ساختن بيمارستان؟!».

بعضی در دل، خندیدند و با خود
گفتند: «تکند طبيب بزرگ ما، هوس
خوردن کباب کرده است؟!». به هر حال، با رسیدن گوشت ها،
طبيب بزرگ شهر دستور داد تا آنها را



در چند نقطه‌ی شهر از شاخه‌ی درخت
آویزان کنند. همه از این فرمان طبيب
شگفت زده شدند. اما طبيب ادامه داد:
«الکون همه به خانه هایتان برگريد. چند
روز ديگر به شما خواهم گفت بهترين محل
براي ساختن بيمارستان کجاست».





پس از چند روز، طبیب بزرگان شهر را نزد خود فرا خواند و به آنها گفت: «بگویید تکه‌های گوشت را بیاورند». چند نفر رفتند و گوشت‌ها را آوردند. بعضی از گوشت‌ها خشکیده و بعضی فاسد و بدبو شده بودند. طبیب با خون سردی به تکه‌های گوشت نگاه کرد و آنها را یکی یکی بوید. سپس، تکه گوشتی را نشان داد و پرسید: «این گوشت در کدام قسمت شهر بوده است؟». یک نفر از میان جمع پرسید: «مگر فرقی هم می‌کند؟».





طبيب گاهى به او كرد و گفت: «بله، خيلى فرق مى كند. فقط اين تگه گوشت، سالم مانده است. پس معلوم مى شود آن نقطه‌ى شهر كه اين گوشت در آن آويزان بوده است، هواى پاكي‌زهرتري دارد و بيمارستان هم بايد در همان محل ساخته شود».

طبيب و دانشمند بزرگ شهر، اين را گفت و به سخن خود پايان داد، و به اين گونه، در تعيين جاي مناسب براى ساخت بيمارستان، به آنان كمك بزرگي كرد.





آیا می دانید آن طبیب بزرگ که بود؟

او محمد بن زکریای رازی، پزشک و دانشمند بلند آوازه‌ی ایرانی بود. محمد پسر زکریا، که در ابتدای جوانی پدرش را از دست داده بود، ناچار در کارگاه زرگری کار می کرد؛ اما شوق خواندن و یادگیری، همواره او را به سمت کتاب می کشاند. هر وقت اسم کتاب تازه‌ی را می شنید یا چشمش به کتاب تازه‌ای می افتاد، تا آن را نمی خواند، دست بردار نبود. او با خواندن همین کتاب‌های خواست جهان خود را بهتر و بیشتر بشناسد. رازی در کنار کار در کارگاه، در کلاس درس استادان هم حاضر می شد. بادقت به حرف‌هایشان گوش می کرد و تا چیزی را نمی فهمید، به سادگی از آن نمی گذشت.

امروزه همی ما تلاش می کنیم، کارهای خوبی انجام دهیم. یکی از شرط‌های موفقیت در کارها، بهره‌گیری از دانایی و هوشیاری است. از خدای بزرگ می خواهیم به ما یاری رساند تا در این راه، موفق شویم. پروردگار مهربان، به ما نعمت‌های فراوانی داده است. دانایی و هوشیاری، یکی از این نعمت‌هاست.

دوستان عزیز، اکنون من و شما برای موفقیت خود و سربلندی میهن

عزیزمان، ایران، چه کارهایی باید انجام دهیم؟

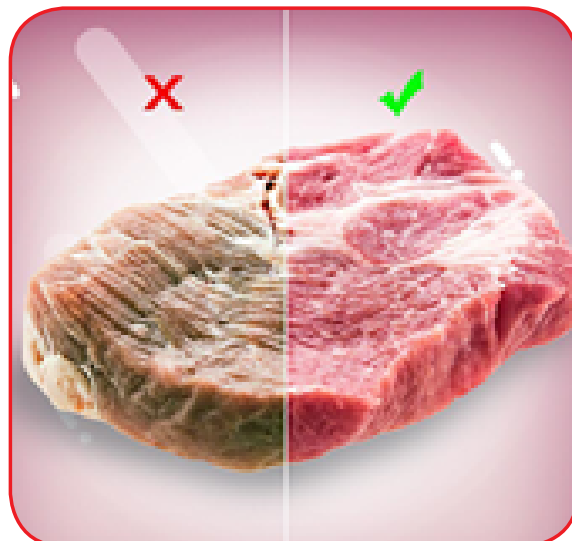




واژگان تصویری



محمد بن زکریای رازی



تکه گوشت سالم - گوشت فاسد و بدبو



کارگاه طلاسازی در زمان حال



کارگاه طلاسازی در گذشته



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود.)

روش ایفای نقش (اجرای نمایش با توجه به متن درس)

کلمات هم خانواده

بهره گیری، بهره بودن، بهره برداری

نزدیک، نزد

پرس و جو، پرسید

بیاورید، آوردند

حاضر، حضور

شرط، شروط، شرایط

کلمات مخالف

فراوان ≠ کم

نزدیک ≠ دور

بد بو ≠ خوش بو

بزرگان ≠ کوچک ترها

سالم ≠ خراب

حاضر ≠ غایب

پاکیزه ≠ آلوده

تازه ≠ کهنه

پایان ≠ آغاز، شروع

خندید ≠ گریه کردند

فاسد ≠ سالم



کلمات هم معنی

روزگارانِ کهن = زمان های قدیم

اندیشه = فکر

گرمابه = حمام

خلاصه = کوتاه

مکانی = جایی

بهره گیری = استفاده

این گونه = این طور

پُرس و جو = پرسیدن

نَظر = دیدگاه

طَبیب = دکتر ، حکیم

نزد = پیش ، نزدیک

وی = او

مُوفَقِیت = پیروزی

خون سردی = آرامش داشتن

فاسِد = خراب

مَعلوم = مُشَخَّص

بلند آوازه = مشهور ، نام دار

ناچار = مجبور

زَرگَری = طلا سازی

تَعیین = مُشَخَّص

شِگِفت زده = تَعَجُّب کرده ، مُتَعَجِّب

مَسْئَله = مُشْکِل

هَوَس = مِیل ، خواستن



شعرخوانی و صندلی صمیمیت

برای اینکه شعر را با لحن و آهنگ مناسب بخوانیم، لازم است با توجه به مراحل زیر، تمرین کنیم.

۱ **اندیشیدن:** نخست شعر مورد نظر را به صورت آرام و بی صدا می خوانیم و درباره‌ی محتوا و آهنگ مناسب آن، می اندیشیم.

۲ **یافتن:** پس از خواندن و اندیشیدن درباره‌ی محتوا، لحن و آهنگ مناسب آن کشف می شود و به ذهن می آید.

۳ **خواندن:** پس از مرور شعر و تشخیص لحن مناسب آن، اکنون با آهنگ و سرعت مناسب، به صورت رسا، خوانش شعر را آغاز می کنیم.

همکار گرامی:

آموزش شعرخوانی به دانش آموزان با آسیب شنوایی، کمک می کند تا با آهنگ و لحن مناسب گفتار آشنا شوند و تشویق آنها برای حفظ و روخوانی اشعار به آهنگین شدن کلامشان یاری می کند. این شعر را می توانید با اشاره نیز آموزش دهید.))



بازرگان و پسران

درس چهارم





بازرگانی بود که سرمایہ‌ی فراوانی داشت. او مردی با تجربه بود و از حوادث روزگار، بسیار چیزها آموخته بود. سال‌ها گذشت و بازرگان، صاحب چند فرزند شد. زندگی خوب و آرامی داشت و به آینده‌ی فرزندان خود می‌اندیشید. فرزندان هم در کنار مادر و پدر، فضای گرم و پرمهری داشتند.

روزی پدر، فرزندان را کرد خود، جمع کرد و گفت: «امروزمی خواهم به شما چیزی بگویم؛ دلم می‌خواهد خوب به آن‌کوش بدهید و در آینده از آن، استفاده کنید».

بعد سخنان خود را این‌گونه ادامه داد: «ای فرزندان، مردم، معمولاً برای رسیدن به این سه چیز تلاش می‌کنند: زندگی راحت، مقام بزرگ و پاداش نیک آخرت. اما بچه‌های خویم، انسان‌ها، زمانی به این سه چیز می‌رسند که چند ویژگی را در زندگی خود به‌کار گیرند:

- اندوختن مال از راه پسندیده و تلاش برای مراقبت از آن

- بخشش به دیگران

- محافظت از خود در برابر بلاها.

هر که در این چند خصلت، کاهلی بورزد، به مقصد نرسد. هر کس از کار و تلاش روی بگرداند، نه اسباب آسایش زندگی خود را می‌تواند فراهم کند و نه می‌تواند از دیگران مراقبت نماید. اگر مالی به دست آورد و در نگه‌داری آن غفلت ورزد، زود تهیدست شود. همچنان که اگر از کوه هم اندک اندک بردارند، چیزی از آن برجای نمی‌ماند.



هر که در اندوختن مال دنیا فقط برای خود تلاش کند، در ردیف چارپایان است؛ چون سگ گرسنه که به استخوانی، شاد شود و به پاره‌ای نان، خشنود گردد.

همچنین ای فرزندان، بکوشید به کسب هنر و فصیلت، که انسان ثروتمند و با هنر، اگر چه گمنام باشد و دشمن بسیار داشته باشد، به سبب عقل و هنر خویش در میان مردم، شناخته می‌شود. چنان که فروغ آتش را هر چه تلاش کنند کم شود، باز هم شعله ور می‌گردد.

شما هم ای فرزندان، به مقدار دانش و فهم خود، بکوشید خویش را به نیکویی بشناسانید. زیرا، دانه هنگامی که در پرده‌ی خاک نهان است، هیچ کس در پروردن آن تلاش نکند. چون سر از خاک بر آورد و روی زمین را آراست، معلوم گردد که چیست. در آن حال، بی شک آن را پرورند و از آن بهره گیرند. پس اگر بی هنر و فصیلت باشید، از شما دوری جویند؛ چنان که موش، اگر چه با مردم هم خانه است، چون موزی است، او را از خانه بیرون اندازند و در هلاک آن کوشند».

باز نویسی از «کلیله و دمنه»، باب دوم: شیر و گاو، با کاهش



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و کلمات جدید درس توضیح داده شود.)

روش پیش سازمان دهی (معلم ابتدا هدف یا اهداف درس را معین می کند و از این طریق بین دانش پیشین و دانش جدید دانش آموزان در مورد شجاعت ارتباط برقرار می کند و زمینه را برای دریافت اطلاعات جدید آماده می سازد.)

کلمات هم خانواده

حوادث، حادثه

بخشش، بخشیدن

فضیلت، فضل، فاضل

غفلت، غافل

پرورند، پرورش

کلمات مخالف

با تجربه $\neq$ بی تجربه

گرم $\neq$ سرد

پر مهر $\neq$ کم مهر

آینده $\neq$ گذشته

تهدیدست $\neq$ ثروتمند

اندک $\neq$ زیاد

شاد $\neq$ غمگین



کلمات هم معنی

بکوشی = تلاش کنید، سعی کنید	بازرگان = تاجر ، فروشنده
بلاها = سختی‌ها، مشکل‌ها	سرمایه = پول
اندک اندک = کم کم	حوادث = حادثه‌ها، اتفاق‌ها
بر جای نمی‌ماند = باقی نمی‌ماند	آموخته بود = یاد گرفته بود
چارپایان = حیوانات ، حیوان‌هایی که چهار پا دارند. مثل اسب ، الاغ و ...	گرد = اطراف
گمنام = کسی که نام و مشخصات ندارد.	مقام بزرگ = موقعیت و شغل بهتر
بی‌نام و نشان	پاداش = جایزه، هدیه
پرده‌ی خاک = زیر خاک	نیک = خوب
پروردن = پرورش دادن، تربیت کردن	تُهیدست = فقیر
هَلاک = کشتن، از بین بردن	کسب = بدست آوردن
آراست = آرایش کرد، زیبا کرد.	فَضیلت = نیکویی، خوبی
سر از خاک برآورد = از زیر خاک بیرون آمد.	فُرُوغ = روشنایی
در ردیف = در کنار	نیکویی = خوبی
خِصَلت = خصوصیت، ویژگی‌ها	دوری جویند = دوری کنند ، دور شوند
مَقصد = هدف	مودی = آزاردهنده ، اذیت کننده
روی بگرداند = پشت بکند، در اینجا یعنی تلاش نکند.	خُشنود گردد = خوشحال شود
اَسباب = وسیله‌ها، وسایل	آخِرَت = دنیای بعد از مرگ
غِفْلَت ورزد = کوتاهی کردن ، توجه نکردن	ویژگی = خصوصیت
مِقْدار = اندازه	اندوختن = جمع کردن
	مال = پول
	پَسندیده = خوب
	مُراقِبَت = مواظبت
	مُحافِظَت = مواظبت ، نگه داری



چنار و کدو بن

درس پنجم

بوته‌ی کدو بنی در کنار چنار کهن سال و بلند قامتی روید؛ در مدت بیست روز، قد کشید، از تنه‌ی درخت بیج خورد و به بالاترین شاخه‌ی چنار رسید. همین که خود را در آن بالا دید، باورش شد که خیلی بزرگ شده است. گاهی به چنار کرد و ...

پرسید از آن چنار که «تو، چند ساله‌ای؟»
گفتا: «دو است باشد و اکنون زیادتی است»
خندید از و کدو، که «من از تو، به بیست روز برتر شدم، بگو تو که این کاهلی ز چیست؟»
او را چنار گفت: که «امروز، ای کدو با تو مرا هنوز، نه هنگام دآوری است فردا که بر من و تو، وزد باد مهرگان آنکه شود پدید، که نامرد و مرد کیست».

ناصر خسرو





روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود.)

روش ایفای نقش (اجرای نمایش چنار و کدو)

کلمات هم خانواده

بالا، بالاترین

زیادتی، زیاد، زیادی

وَزَد، وَزید

کلمات مخالف

کهن سال $\neq$ جوان

بلند قامتی $\neq$ کوتاه قد

بالاترین $\neq$ پایین ترین

خندید $\neq$ گریه کرد

نامرد $\neq$ مرد



کلمات هم معنی

کهن سال = پیر ، قدیمی

بلند قامتی = قد بلند

قد کشید = بزرگ شد

برتر = بهتر

کاهلی = تنبلی

بادِ مهرگان = بادِ پاییزی

آنگه = آنگاه ، آن وقت

پدید = بوجود آید

زیادتی = زیادتیر

ازو = از او

مرا = من را





برج سه رنگ و زیبای ایران به احترام در آمد و همراه آن، سرود ملی نواخته شد:

«سرزد از افق، مهر خاوران

فروغ دیده‌ی حق باوران

بهمن، قرّ ایمان ماست، پیامت ای امام

استقلال، آزادی، نقش جان ماست.

شهیدان، پیچیده در گوش زمان فریادتان

پاینده، مانی و جاودان

جمهوری اسلامی ایران»

سرود پایان یافت. فرمان، دست‌های خود را بالا برد و به احساسات مردمی که در

ورزشگاه بودند، پاسخ داد. کردن آویز طلا بر سینه‌اش می‌درخشید. حاضران شادمانی می‌کردند و

پیروزی او را تبریک می‌گفتند.





شما هم سرود ملی کشورمان را شنیده‌اید. هر کشوری، افزون بر پرچم که نشانه‌ی استقلال آن است، یک سرود ملی نیز دارد که، خلاصه‌ی افتخارات، عظمت‌ها و خواسته‌های یک ملت است. سرود ملی همچون آینه‌ای است که مردم یک کشور، گذشته‌ها، آرزوها، پیروزی‌ها و اعتقادات خود را در آن می‌یابند.

شاید دیده باشید که در مراسم بزرگ و هنگام اعلام پیروزی قهرمانان در مسابقات ورزشی، سرود ملی کشورها نواخته می‌شود. همه‌ی مردم کشور، این سرود کوتاه و شورانگیز را می‌شناسند، به آن احترام می‌گذارند و با غرور و افتخار آن را می‌خوانند؛

سرود ملی کشورها معمولاً کوتاه است و همین کوتاهی، کار را مشکل می‌کند.

تصور کنید می‌خواهید حرف‌های بسیار مهم و ارزشمندی را در چند جمله بگویید. انتخاب این جمله‌ها نیازمند تفکر و هزمندهی فراوان است. به خصوص اگر بخواهید آنها را موزون و زیبا بگویید.

سرود ملی تنها شعر نیست؛ موسیقی و آهنگ نیز دارد. موسیقی آن معمولاً بسیار گرم و هیجان‌انگیز است. این آهنگ شورانگیز، روحیه‌ی شجاعت، دفاع از کشور و علاقه به آن را در مردم برمی‌انگیزد.

هر کشوری برای اینکه پیشرفت کند، نیازمند همکاری، از خودگذشتگی و ایثار است.

فداکاری و سخت‌کوشی مردم، ضامن آزادی و استقلال کشور است. سرود ملی هم می‌کوشد چنین روحیه‌ای را در مردم، تقویت کند.

اکنون سرود کشورمان را یک بار دیگر بخوانید و مهم‌ترین کلمات آن را کنار هم بگذارید.

ایمان، امام، استقلال، آزادی، شهیدان و جمهوری اسلامی ایران واژه‌های اصلی این سرود است. از این کلمات چه می‌فهمیم؟



سرود ملی کشورمان با دعا برای پایداری و جاودانگی ملت و کشور پایان می‌یابد. کشوری که
با تاریخ کهن و افتخارات بزرگ خود در جهان می‌درخشد. در آینده نیز به یاری خدا، با گام‌های
استوار فرزندان خویش، به سوی سازندگی و سربلندی به پیش خواهد رفت.

خوشا مرز ایرانِ عنبر نسیم	که خاکش گرامی‌تر از زر و سیم
هوایش موافق به هر آدمی	زمینش، سراسر پُر از حرّی
همه بوستانش، سراسر گل است	به باغ اندرون، لاله و سنبل است

معنی بیت های بالا:

چه خوب است ایران که مرزهای خوش آب و هوا دارد و خاکش از طلا و نقره هم بهتر است.
آب و هوایش برای همه‌ی آدم‌ها خوب است و زمینش سرسبز می‌باشد.
همه‌ی باغ‌هایش پر از گل و لاله و سنبل است.



واژگان تصویری



پرچم سه رنگ و زیبای ایران به **اهتزاز** در آمد.



هنگام اعلام پیروزی **قهرمانان** در مسابقات ورزشی،
سرود ملی کشور نواخته می شود.



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و کلمات جدید درس توضیح داده شود.)

روش پیش سازمان دهی (معلم ابتدا هدف یا اهداف درس را معین می کند و از این طریق بین دانش پیشین و دانش جدید دانش آموزان در مورد شجاعت ارتباط برقرار می کند و زمینه را برای دریافت اطلاعات جدید آماده می سازد.)

کلمات هم خانواده

پیام = پیامبر، پیام رسان	جاودانگی، جاودانه
می درخشید، درخشان، درخشنده	پایندگی، پاینده
ورزشگاه، ورزش	سازندگی، سازنده
حاضران، حاضر	آرزشمندی، ارزش
احساسات، احساس، حس	اعتقادات، اعتقاد
افتخارات، افتخار	عظمت، عظیم

کلمات مخالف

گذشته ها ≠ آینده ها	پُر ≠ خالی
کوتاه ≠ بلند	آندرون ≠ خارج
اُستوار ≠ سُست	
آرزشمند ≠ بدون آرزش، کم آرزش	
جاودانگی ≠ از بین رفتنی، نابود شدنی	



کلمات هم معنی

سَخْت کوشی = تلاشِ بسیار	اِهْتِزار = تِکان خوردن پرچم یا شاخه
تَقْوِیت = قوی کردن	درخت
واژه ها = کلمه ها	اُفُق = مَحَلِ طُلُوعِ آفتاب، چشم انداز
پایندگی = پابرجا بودن، همیشگی، جاودانگی	خاوَران = مَشْرِق، شَرْق
جاودانگی = همیشگی، اَبَدی، دائمی	فُرُوغِ دیده = نورِ چشم
اُسْتُوار = مُحکم	حَق باوَران = کسانی که حق را قبول
سازندگی = ساختن	دارند، خداشناسان
عَنْبَر نَسیم = خوش بو	فَرّ = شُکوه و جَلال
زَر = طلا	پیامت = خبرِ تو
به باغ اَندرون = داخل باغ	جاودان = پابرجا
اَصَلی = مهم	گَرْدن اَویزِ طَلا = مِدالِ طلا (مدال نفر اول)
	اَفزودن = اِضافه
	خُلاصه = کوتاه شده
	عَظَمَت = بزرگی
	اِعلام = پخش کردن
	شورانگیز = هیجان انگیز
	موزون = خوش آهنگ، خوش
	نَوا، هم آهنگ، مُتَناسِب
	بر می اَنگیزد = به وجود می آورد.
	ایثار = از خود گذشتگی



دفاع از میهن

درس هشتم

چو ایران نباشد، تن من مباد بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

فردوسی

دویست سال بود که کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران، بنیان نهاده بود. دویست سال بود که کشور ما نیرومندترین کشور جهان به شمار می‌رفت. تخت جمشید با عظمت و شکوه خیره‌کننده‌اش، مرکز فرمانروایی این سرزمین پهناور بود. در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت. اسکندر که مردی شهرت طلب و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با لشکری انبوه به سوی کشور ما، ایران، هجوم آورد.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد

هر جا که شهری دید با خاک، یکسان کرد

امیدها به یک باره، به نومیدی گرایید.

آیا باید به همین سادگی به یگانگان اجازه دهیم که سرزمین ما را لگدکوب سم اسبان خود کنند؟



هرگز! هرگز! میهن دوستان تا آخرین قطره ی خون، در برابر دشمن، پایداری خواهند کرد.
اسکندر با سپاهیان خود در خاک ایران می تاخت و به سوی تخت جمشید پیش
می رفت. او برای ورود به پارس می بایست با لشکریانش از گذرگاهی تنگ در میان کوه های
سربه فلک کشیده، بگذرد. از این رو، آریوبرزن، سردار دلاور و میهن دوست ایرانی، چاره
را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.

آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود که آریوبرزن، سوار بر اسبی چابک و نیرومند،
سپاه خود را از پشت کوه به سوی بلندترین نقطه ی آن به پیش راند. اسب سردار با یال





فرو رنخته و دم بر افراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالای کشانند. هر چند گاهی که بر می‌داشت، نفس را به تندی بیرون می‌داد، سر را بالای آورد و آشفتنی و بی‌تابی خود را آشکار می‌ساخت. گویی او نیز از سرانجام ناگوار اتا پر شکوه سوار خود، آگاه بود. وقتی آریوبرزن و همراهان به بالای کوه رسیدند، سپاهیان اسکندر، وارد گذرگاه شده بودند. در این زمان، آریوبرزن، بانگ برآورد:

«من، آریوبرزن

فرزند ایرانم

در آخرین سنگر

اینگ تَم، جانم»

سپس، فرمان داد تا سربازانش، سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغلتانند. سنگ‌ها با قوت هر چه تمام‌تر، به پایین کوه می‌غلتیدند و در میان سپاه اسکندر می‌افتادند؛ برخی نیز در راه به برآمدگی یا سنگی دیگر بر می‌خوردند و خرد می‌شدند و با شدتی حیرت‌آور در میان مقدونی‌ها فرود می‌آمدند و گروهی را پس از گروه دیگر، نقش بر زمین می‌کردند. اسکندر که تا آن زمان در هیچ جا مانعی این گونه، در برابر سپاه عظیم خود ندیده بود، غرق اندوه شد. پس فرمان عقب‌نشینی داد و در حالی که در هر لحظه، تنی چند از سپاهیان بر خاک می‌غلتیدند، به تنگه برگشت. در این هنگام، یکی از اسیران جنگی که در سرزمینی یگانه، گرفتار شده بود، به اسکندر پیغام





داد که من پیش از این هم به این سرزمین آمده‌ام و از اوضاع این نواحی، آگاهی دارم. راهی را می‌شناسم که سپاه تو را به بالای کوه می‌رساند.

وقتی شب از نیمه‌گذشت و تاریکی بر همه جا سایه افکند، اسکندر در حالی که قسمتی از سپاه خود را در جلگه باقی گذاشته بود، در راهی که اسیر نشان داده بود، پیشروی کرد. آفتاب، هنوز فروغ زرتین خود را بر کوه و جلگه تابانده بود که سپاهیان آریوبرزن دریافتند که دشمن از هر سو آنان را محاصره کرده است.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خاندان دید و خواری و خفت را به جان خرید، یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

دلیران ایران، راه دوم را برگزیدند. آنان نه تنها تسلیم نشدند، بلکه آن چنان دلیرانه پیکار کردند که پس از دو هزار و سیصد سال، هنوز خاطره‌ی آن، در یادها باقی است.

نبرد دلاوران ایرانی شکفت‌آور بود. حتی آنان که سلاح نداشتند، به سپاه دشمن حمله‌ور می‌شدند، دشمن را نابود می‌کردند و خود نیز در راه وطن، فدا می‌شدند. آریوبرزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند و با اینکه بسیاری از سربازان خود را از دست داده بود، توانست حلقه‌ی محاصره‌ی سپاه دشمن را بشکافد. او می‌خواست زودتر از دشمن، خود را به تخت جمشید برساند تا بتواند از آن دفاع کند. در این هنگام، آن بخش از سپاه اسکندر که در جلگه مانده بود، راه او را بست.



آریوبرزن، بی باکانه به دشمن، حمله بُرد. او و سپاهیانِش، آن قدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند و خاطره‌ای به یاد ماندنی از ایستادگی در راه میهن را برای آیندگان به یادگار گذاشتند.

ایران، میهن عزیز و دوست‌داشتنی، در دوران مانیز هزاران سرباز و سردار شجاع، به خود دیده است؛ مردان و زنانی که در طول هشت سال جنگ تحمیلی دولت عراق بر ایران، دلاورانه در برابر دشمنان، پایداری ورزیدند و از اسلام و ایران دفاع کردند و نام نیکویی از خود بر جای گذاشتند.

به نام کوچه‌ها و خیابان‌های محل زندگی خود، نگاه کنید! نام این دلاوران و شهیدان وطن را در آنجایی می‌بینید. هر یک از این نام‌ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان این مرز و بوم هستند.



واژگان تصویری



تخت جمشید مرکز فرمانروایی ایران بود.



کوروش سلسله هخامنشیان را در ایران بنیاد نهاده بود.



نام کوچه‌ها و خیابان‌های محلّ زندگی ما، نام دلاوران و شهیدان وطن است.



اسکندر با سپاهیان خود در خاک ایران می‌تاخت.

روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم درس توضیح داده شود).

روش مشاهده ای (نمایش فیلم هایی با موضوع حمله مغولها به ایران)

برای آشنایی بیشتر دانش آموزان با بنای تاریخی تخت جمشید و سلسله هخامنشیان می توانید از تلفیق این درس با درس های تاریخ پایه ی چهارم استفاده کنید.

کلمات هم خانواده

جنگ، جنگجو، جنگنده	دلیر، دلیرانه، دلاوران
می غلتیدند، بغلتانند، غلت زدن	سپاه، سپاهیان، سپاهیان
تابیده، تابانده، نتابانده	عظیم، عظمت
یاد، یادگار، یادگاری	سپاه
گذرگاه، گذرگاهی	آینده، آیندگان
برآمدگی، برآمده	

کلمات مخالف

نیرومند ≠ ضعیف	بلند ترین ≠ کوتاه ترین
امید ≠ نا امید، نومید	برآمدگی ≠ فرو رفتگی
سادگی ≠ پیچیدگی	تاریکی ≠ روشنایی
قوت ≠ ضعیف	فُروِد ≠ صعود
بیگانه ≠ آشنا	عقب نشینی ≠ پیشروی
بی باک ≠ ترسو	اندوه ≠ شادی
ورود ≠ خروج	دشمن ≠ دوست
ببندد ≠ باز کند.	



تَن = بدن	تاخت و تاز = حمله دشمنان
مَبَاد = نباشد	سَهْمَگین = ترس آور
بوم = وطن، میهن، کشور، سرزمین، زادگاه	شُهْرَتِ طَلَب = کسی که به دنبال اسم و رسم است.
بوم و بر = سرزمین، آب و خاک	اَنبوه = زیاد
بُنیان نَهاده بود = تشکیل داده بود، به وجود آورده بود.	آهنگ = قصد، به سوی
نیرومند ترین = قوی ترین	یک باره = یکدفعه
سرزمینِ مَقْدونیه = شهری قدیمی در	بیگانگان = غریبه ها
کشور یونان که محل تولدِ اسکندر بوده است.	پایداری = مقاومت
هُجوم = حمله	گذرگاهی تنگ = محل عبوری که کوچک است.
نومیدی گرایید = نا امید شد	پیش می رفت = جلو می رفت
لَگْدکوب = له کردن، نابود کردن، خراب کردن	آفتاب تازه تاریکی شب را کنار زده بود
پایداری = مَقاوَمَت	= تازه آفتاب طلوع کرده بود و صبح شده بود.
پارس = در این درس یعنی ایران	سِپاه = لشکر
کوه های سر به فلک کشیده = کوه های بلند که قُلّه هایشان بالاتر از ابرها است.	بی تابى = نا آرام
دِلاوَر = شجاع	عَظیم = بزرگ
گامی = قدمی، یک قدم	بیگانه = غریبه
جَلال = بزرگی	تاریکی بر همه جا سایه افکند = همه جا تاریک شد.



کلمات هم معنی

می تاخت = با اسب حمله می کرد. عَقَبِ نِشینی = به عقب برگشتن

به پیش راند = جلو رفت اوضاع = وضعیت، شرایط

فروغ = روشنایی، پر نور پیشروی = جلو رفتن

فُروغِ زَرّین = منظور نور خورشید است زَرّین = طلایی

که طلایی رنگ است. بی باک = نترس، شجاع

نتابانده بود = نتابیده بود. مُحاصِرَه = دور تا دور چیزی را گرفتن

چیرگی = پیروز شدن خواری و خِفَت = کوچک شدن

دلیران = شجاعان برگزیدند = انتخاب کردند

نابود = از بین رفتن یورش بُرد = حمله کرد

به خاک افکند = به خاک انداخت، روی بی باکانه = شجاعانه

زمین انداخت. نام نیکویی = نام خوب

پایداری ورزید = مُقاوَمَت کردند. پیکار کردند = جَنگیدند

برآمدگی = برجستگی شُمارِ اندکی = تعداد کمی

سپاه = لشکر چابک = تند و پر سرعت

ناگوار = ناپسند یال = موهای پشت کمر اسب

بانگ = فریاد دُمِ برافراشته = دُمِ بالا رفته

اندوه = غم

پیغام = پیام

فُروُد = سقوط، پایین افتادن

فروُد می آمدند = پایین می آیند

درس نہیم: نام اوران دیروز، امروز، فردا

درس دہم: نام نیکو

درس یازدہم: نقش خردمندان

درس دوازدہم: آزاد (فرہنگ بومی ۲)



فصل چہارم

نام اوران



نام آوران دیروز، امروز، فردا

درس نهم





بعد از ظهر یکی از روزهای پایانی فروردین بود. کم کم روزها بلندتر می شد و زمان بیشتری برای بازی و مطالعه یا گفت و گو با دوستان، پیدا می کردیم. آن روز، کمی با بچه های کوچ، بازی کردیم. بعد من و بهمن گوشه ای نشستیم و درباره ی موضوع درس با هم صحبت کردیم. پس از چند دقیقه، بهمن گفت: «پوریا، بلند شو، تا کتاب فروشی سر خیابان برویم».

راه افتادیم و به طرف کتاب فروشی «خانهِ فرهنگ» رفتیم، کتاب فروش، مردی تقریباً پنجاه ساله و بسیار خوش اخلاق و مهربان بود. ما بچه ها هم او را دوست داشتیم.

به کتاب فروشی که رسیدیم، ایستادیم و از پشت شیشه، کتاب ها را که خیلی منظم و خوش نما، چیده شده بودند، تماشا کردیم. گاهی به اسم کتاب ها و گاهی به تصویر روی جلد آنها خیره می شدیم و آنها را به همدیگر نشان می دادیم.



در همان لحظه، آقای فرهنگ، صاحب کتاب فروشی، بیرون آمد و به ما گفت: «بچه‌ها! خوش آمدید؛ چرا اینجا و این طوری! بیایید داخل. کتاب‌ها دوست دارند شما آنها را خوب نگاه کنید و ورق بزنید».

سلام کردیم و گفتیم: «نه، مزاحمتان نمی‌شویم».





آقای فرهنگ، حرفش را تکرار کرد و گفت: «نه، این جوری نمی‌شود. بیاید با شما کار دارم». پذیرفتم و وارد کتاب فروشی شدیم. به هر طرف که نگاه می‌کردیم، کتاب‌های رنگارنگ و کوچک و بزرگ به طور منظم کنار هم چیده شده بودند. یک لحظه با خودم گفتم: «این همه کتاب! چه کسانی این کتاب‌ها را نوشته‌اند؟ چه کسانی این همه کتاب را می‌خوانند؟». محو تماشا و غرق این فکر بودم که صدای آقای فرهنگ مرا متوجه خود کرد: «بچه‌ها، این کتاب، خیلی خوب است. تازه آمده؛ برای شما مناسب است».





من و بهمن به طرف او رفتیم. کتاب را از دستش گرفتیم و گاهی به اسمش کردیم، « نام آوردان دیروز، امروز، فردا ».

آقای فرهنگ گفت: « این کتاب، شما را با بزرگ مردان و دلاوران دیروز و امروز میهن عزیزمان ایران، آشنا می کند، شما اگر گذشته و امروزتان را خوب بشناسید، در آینده ی نزدیک، خودتان هم یکی از نام آوردان فردای ایران خواهید شد ».

من به شوخی گفتم: « آقای فرهنگ! پس لطف کنید یک جلد هم به بهمن بدهید، تا میان این نام آوردان، بر سر خواندن کتاب، کشمکش پدید نیاید ».

ایشان هم لطف کردند و یک جلد به دوستم بهمن دادند. هر کدام در گوشه ای از کتاب فروشی، سرگرم تماشا و خواندن بخش هایی از کتاب شدیم.





کتاب سه فصل داشت: «نام آوران دیروز، نام آوران امروز، نام آوران فردا».

فصل دوم یعنی «نام آوران امروز» بیشتر توجه مرا به خود جلب کرد. فهرست مطالب فصل را نگاه کردم، دیدم مربوط به تاریخ معاصر و مخصوصاً بزرگان و نام آوران دوره‌ی انقلاب اسلامی است. از چهره‌های رشید و دلاور دوران هشت سال دفاع مقدس تا دانشمندان و شهدای علمی و فناوری هسته‌ای مانند شهید مصطفی احمدی روشن، شهید حسن تهرانی مقدم، شهید مسعود علی محمدی، شهید داریوش رضایی نژاد و شهید مجید شریاری.

صدای بهمن، ناگهان مرا به خود آورد؛ «بلند شو، هوا دارد تاریک می‌شود. بقیه را بگذار برای بعد».

گفتم: «نه، نمی‌شود؛ صبر کن این را برایت بخوانم، مطلب جالبی درباره‌ی شهید احمدی روشن است:



« مصطفی به مادرش می گفت: مامانی.
 پشت تلفن، لحنش را عوض می کرد و با مادرش مثل بچه ها حرف
 می زد. گاهی وقت ها مادرش که می آمد دم در شرکت، می رفت دو
 دقیقه، مادرش را می دید و برمی گشت؛ حتی اگر جلسه بود.
 بچه ها تعریف می کردند، زمان دانشجویی، وقتی بیمار می شد،
 پیش پزشک هم که می خواست برود، با مادرش می رفت...».
 در حالی که آخرین نگاه هایم به تصویر سیمای دانشمند
 جوان، «احمدی روشن».
 دوخته شده بود، برخاستم. اما دلم نمی خواست چشم از چهره ی
 پُر امید این جوان بردارم.
 ناگزیر، کتاب را بستم و به آقای فرهنگ تحویل دادم
 و گفتم: «ان شاء الله به زودی پول جمع می کنم و می آیم این
 کتاب را می خرم و می خوانم».
 بسیار سپاسگزاری کردیم، و پس از خدا حافظی به طرف
 خانه هایمان، روانه شدیم.



واژگان تصویری



شهید داریوش رضایی نژاد



شهید مسعود علی محمدی.



شهید حسن تهرانی مقدم



شهید مصطفی احمدی روشن



چهره‌های بعضی از شهدای هفت سال دفاع مقدّس



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود.)

روش ایفای نقش (اجرای نمایش)

کلمات هم خانواده

مُنَظَّم، نظم، ناظم

دوره، دوران

جَلَب، جالب

دوره، دوران

جَلَب، جالب

کلمات مخالف

خوش اخلاق $\neq$ بد اخلاق

منظَّم $\neq$ نا منظَّم، بی نظم

پُر امید $\neq$ نا امید

خوش نما $\neq$ بد نما، زشت

آخرین $\neq$ اوّلین

بزرگ مردان $\neq$ مردان کوچک

دیروز $\neq$ امروز

برخاستم $\neq$ نشستم



کلمات هم معنی

خوش نما = ظاهر خوب و زیبا	سپاسگزاری = تشکر کردن
مَحْوِ تَمَاشَا = با دقت تماشا کردن	سیمیایی = صورت
غَرَقِ این فکر بودم = خیلی زیاد به آن فکر کردم	روانه شدیم = رفتیم
مرا = من را	تحویل دادم = به او برگرداندم
نام آوران = افراد مشهور و مهم	جالب = مورد توجه
فناوری هسته‌ای = علم و دانش مربوط به فیزیک اتمی و هسته‌ای	رشید = کسی که قد و قامت بلندی دارد، قد بلند
برایت = برای تو	دل‌آوران = شجاعان
دم در = جلوی در	
ان شاءالله = اگر خدا بخواهد	
چهره = صورت	
بزرگ مردان = مردان بزرگ	
کِشْمَکِش = دعوا، جنگ، نزاع	
پدید نیاید = به وجود نیاید	
تاریخِ مُعاصِر = زمان حال	
دوره‌ی انقلاب اسلامی = زمان انقلاب اسلامی	
دوران = زمان	
لَحَنَش = آهنگ صدایش	
ناگزیر = ناچار	



درس دهم

نام نیکو

هیچ چیز از نگاه کجکاد و جست و جوگر «محمود» دور نمی ماند؛ ستارگان زیبای آسمان که در شبانگاه با او گفت و گو می کردند؛ غروب های خیال انگیز زاینده رود، پرواز کبوتران؛ و از همه بیشتر، ستون ها، گل دسته ها و نقش های زیبای مساجد اصفهان. او دوست داشت همه را نقاشی کند. وقتی با هم کلاسی هایش از مدرسه بیرون می آمد، از او می خواستند تا تصویر کبوتران نشسته بر دیوار را که در دختر خود کشیده بود، در دختر آنها نیز بکشد.



روزی که پدرش، دست او را در دست استاد امامی گذاشت؛ آن استاد بزرگ نقاشی، دریافت که محمود استعدادی فوق العاده دارد. استاد امامی مردی پرکار اما بسیار کم حرف بود. او روزهای فراوان، محمود را به ساختن رنگ و آماده کردن قلم موها و بوم ها مشغول کرد.

در کارگاه استاد امامی، شعرهای دانشین حافظ و جلال الدین محمد (مولوی)، زمزمه می شد و محمود با این سروده ها و نقش و نگارها پرورش می یافت. بعد از ماه ها، استاد به محمود گفت: «محمود! حالا دیگر وقت آن رسیده است که خودت طراحی کنی».

در این هنگام، محمود با خوش حالی و هیجان گفت: «استاد! از کجا باید شروع کنم؟». استاد امامی گفت: «از همه جا؛ از سیاهی شب تا روشنایی سپیده دم، از شفافیت آب تا سختی کوه، از ابرهای گذران تا نقشی که بر خشت ها زده اند».

محمود شروع کرد. استاد با نگاه های تحسین آمیز، هنرمندی او را می دید و تشویقش می کرد؛ اما مراقب بود که غرور به جان شاگردش نیفتد. همیشه می گفت: «غرور، آفت هنر است». روزی که استاد امامی کشیدن آهو را به محمود سر مشق داد، او تمام شب، بیدار ماند و در پایان، آهوهای را دید که از هر طرف به او نگاه می کردند؛ از رو به رو، از پشت سر، از نیم رخ، در حال فرار و... به یاد مادر خود افتاد که هر وقت کارش گره می خورد، می گفت: «یا ضامن آهو!».



صبح روز بعد، تمام راه را دوید تا گل‌های آهوایی را که کشیده بود، به استاد نشان دهد.
استاد گفت: «از رو که نگشیدی؟»
محمود، در حالی که سرخ شده بود، گفت: «نه همه را دهنی کشیده‌ام».
استاد با هیجان و ناباوری گفت: «حالا چشم‌هایت را ببند و همان آهوایی را که سر مشق داده بودم، بکش».
محمود چشم‌هایش را بست و با دوسه حرکتِ قلم، طرح آهو را کشید.
استاد اسامی، بی‌صبرانه گفت: «به به به آبه به آبه تومی گویند هنرمندان مطمئنم که تو یکی از استادان بزرگ نقاشی خواهی شد».
سال‌ها بعد، محمود فرشتیان، استادی هنرمند و نام‌آشنا در نقاشی شد و کارهای او شهرت جهانی یافتند.





اکنون کمتر کسی است که نگاهی «عصر عاشورا»ی او را ندیده باشد؛ چه بسیار چشم‌ها که با دیدن حالتِ سوگوار اسبِ امام حسین (ع) در این اثر، گریسته‌اند و چه زبان‌ها که هنرمندی و نیک‌نامی این استاد بزرگ را ستوده‌اند و با نویسنده و شاعر بزرگ ایران، «سعدی»، هم صدا شده‌اند که:

نام نیکو، گر بماند ز آدمی	به کزو ماند سرای زر نگار
نام نیکِ رفگان، ضایع مکن	تا بماند نام نیکت، پایدار

معنی بیت‌های بالا:

آدم باید طوری زندگی کند که بعد از مرگش نام خوب از او باقی بماند. (نام خوب از پول و ثروتی که بعد از مرگ آدم باقی می‌ماند بهتر است.)

با کارهای نادرست خود نام خوب گذشتگان را خراب نکن تا بعد از مرگ خودت هم نام خوب از تو باقی بماند.



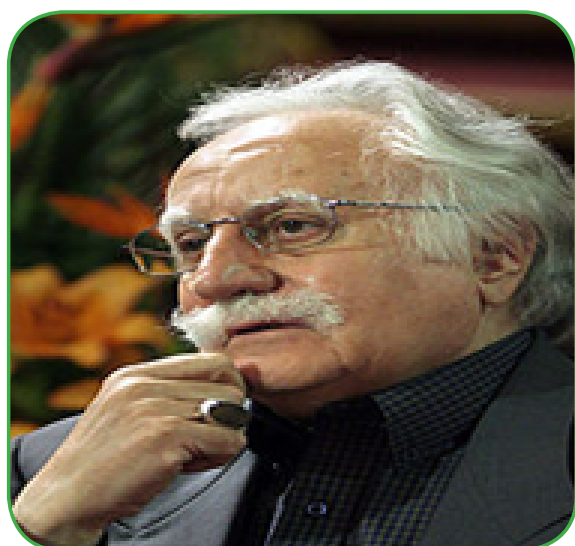
واژگان تصویری



یکی از مینیاتورهای استاد فرشچیان



نقاشی ضامن آهو اثر استاد فرشچیان



استاد فرشچیان



حاج میرزا امامی (استاد فرشچیان)



خِشت



غروب خیال انگیز زاینده رود



بوم



قلم مو



ستون‌ها و گلدسته‌های مساجد اصفهان



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود.)

روش ایفای نقش (اجرای نمایش زندگی نامه استاد فرشچیان)

روش الگوی استقرایی تصویرواژه (این روش پژوهش محور است و معلم می تواند با توجه به تصویر آقای فرشچیان از دانش آموزان بخواهد تا در مورد ایشان تحقیق کرده و جملاتی بنویسند.)

کلمات هم خانواده

جُست و جو گر، جست و جو

غُرور، مَغرور

نِگار، نگاره ها

کلمات مخالف

رو به رو $\neq$ پشت سر

نا باوری $\neq$ باور کردن

بی صبرانه $\neq$ صبورانه، با صبر

کم حرف $\neq$ پر حرف



کلمات هم معنی

جست و جو = کسی که به دنبال چیزی می‌گردد.	نِگارِه = نقاشی
شب‌انگاه = زمان شب	گرِه می‌خورد = مشکل پیدا می‌کرد
خیال انگیز = آن چیزی که باعث به وجود آمدن فکر و خیال می‌شود.	پیش شکارچی ضمانت کرد.
استعداد = هوش و توانایی	طَرّاحی کنی = نقاشی بکشی
فُوق العاده = غیر معمول و غیر عادی، خیلی خاص	سپیده دم = نزدیک طلوع آفتاب
	اِبرهای گُذران = ابرهایی که در آسمان حرکت می‌کنند.
زِمِزه = زیر لب خواندن، زیر لب حرف زدن	خِشت = آجر
نقش و نگار = شکل‌های رنگارنگ و گوناگون	نیک نامی = نام خوب
آفت = آسیب رسان، صدمه زدن	به کزو = بهتر که از او
نام آشنا = معروف	تمام شب = همه شب
شُهرت = نامدار بودن، معروف شدن	رفتگان = در اینجا یعنی مُردگان،
سوگوار = عزادار، کسی که برای مرگ کس دیگر ناراحت و غمگین می‌شود.	مرده‌ها
	پرورش می‌یافت = تربیت می‌شد
گریسته اند = گریه کرده اند	ضایع مَکُن = خراب نکن
سُتوده آند = ستایش کرده اند، تعریف کرده اند	پایدار = جاودان، همیشگی
اند	
سَرایِ زرنِگار = خانه‌هایی که با طلا ساخته شده است.	
تَحسین آمیز = تشویق کننده	
ذهنی = از روی فکر	
نا باوری = باور نکردن، نپذیرفتن	



درس یازدهم

نقش خردمندان

چهل سال از حمله‌ی خانمان سوز مغولان به ایران گذشته بود. هنوز سایه‌ی وحشت و خاطره‌ی هراس انگیز قتل عام مردم این سرزمین از سوی چنگیز و فرزندانش از ذهن مردم ایران، پاک نشده بود.

در این هنگام، آشوب دیگری برخاست. هلاکو، خان مغول، برای نابود کردن مخالفان خود، به ایران حمله کرد. بار دیگر نگرانی و آندوه، قلب مردم را در هم فشرد. خواجه نصیرالدین توسی، ریاضی‌دان، نویسنده و ستاره‌شناس بزرگ ایرانی، با خود اندیشید که «چه می‌توان کرد؟».



آن گاه با خود گفت: «جامعه، برای حفظ خود، به سه چیز نیازمند است: شمشیر، قلم و دینار. شمشیر و دینار در دست دشمن است و قلم که از همه کارسازتر است، در دست ما. اگر بتوان قلم را به قدرت رساند، شمشیر و دینار را هم می توان از دشمن گرفت». خواجه با همین نقشه، تصمیم گرفت به درون حکومت مغول ها راه پیدا کند و اندیشه و رفتار آنها را تغییر دهد.

هلاکو هم که خود را نیازمند هوش و دانایی خواجه نصیر می دانست، او را گرامی داشت و مشاور خود کرد. خواجه، کارش را با حرکتی زیرکانه آغاز کرد. او می خواست یک مرکز علمی ایجاد کند اما برای این کار دشوار، تصمیم عجیبی گرفت.



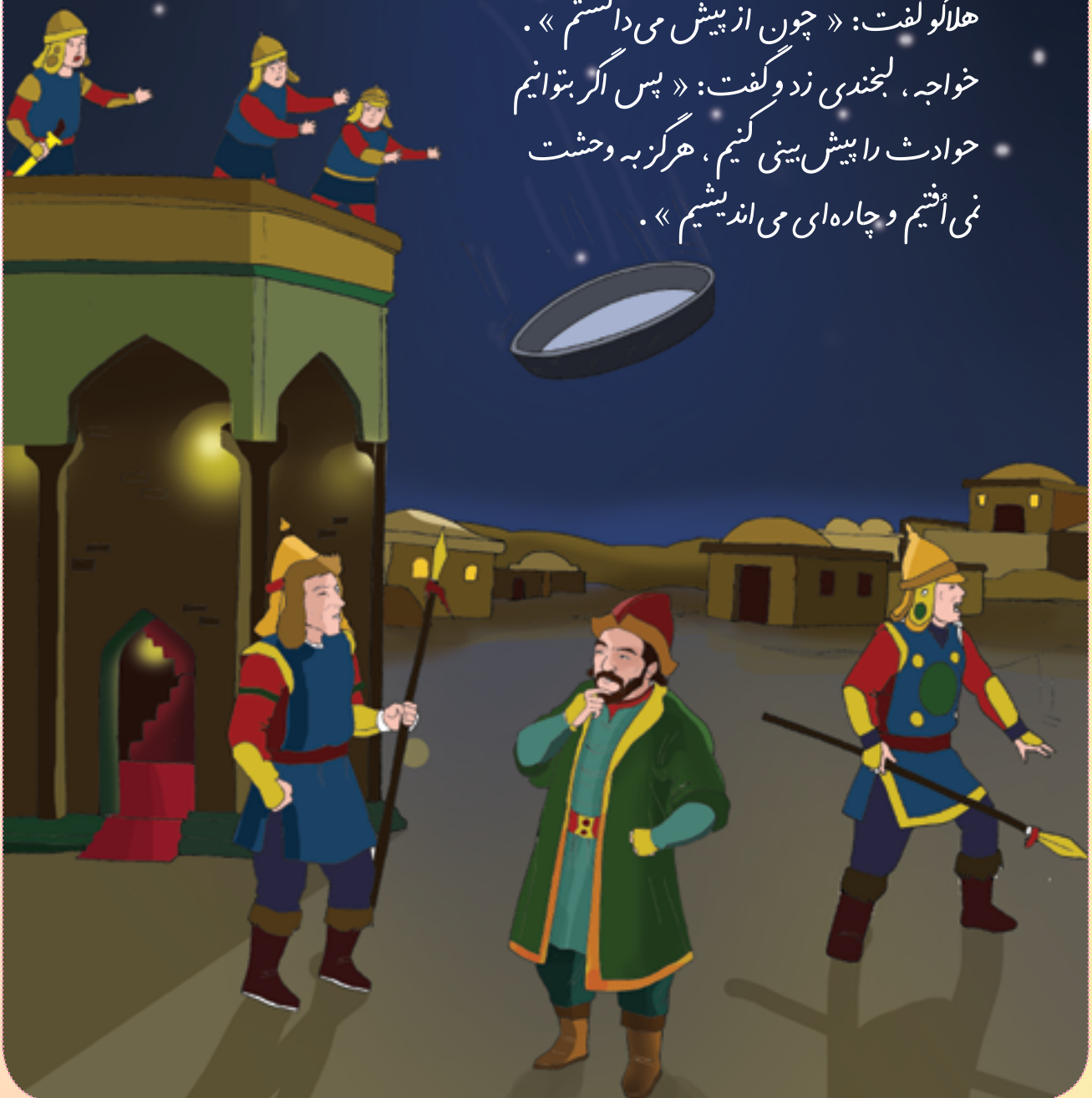


تشتی را فراهم آورد و دوتن را مأمور کرد تا آن را شبانگاه از بالای قلعه به پایان اندازند. او قبلاً زمان انداختنِ تشت را به خان مغول، اطلاع داده بود. وقتی تشت با صدای مهیب، فرو افتاد، مردم وحشت زده از خواب برخاستند. همه می‌گریختند و گمان می‌کردند، حادثه‌ی ناگواری پیش آمده است.

خواجه به هلاکو گفت: «ای خان بزرگ، تو چرا فرار نمی‌کنی؟ تو چرا نمی‌ترسی؟»

هلاکو گفت: «چون از پیش می‌دانستم».

خواجه، لبخندی زد و گفت: «پس اگر بتوانیم حوادث را پیش‌بینی کنیم، هرگز به وحشت نمی‌افشیم و چاره‌ای می‌اندیشیم».





با همین حرکت زیرکانه، خواجه توانست کلیه امکانات حکومت هلاکو را برای جذب دانشمندان و ساختن رصدخانه‌ی بزرگ مراغه به کار گیرد.

خواجه نصیر توسی، ریاضی‌دانان و ستاره‌شناسان را از سرزمین‌های اسلامی دعوت کرد، او در کنار رصدخانه، کتاب‌خانه‌ای نیز ایجاد کرد که شمار کتاب‌های آن را تا چهار صد هزار جلد نوشته‌اند.

بزرگ‌ترین خدمت او این بود که در دوره‌ی هلاکو و هنگام چیرگی مغول، به تربیت دانشمندان و نگهداری کتاب‌ها و آثار علمی توجه کرد. در آن هنگام که مغولان کتاب‌ها را آتش می‌زدند یا در آب می‌انداختند، او به نسخه برداری و جمع‌آوری کتاب‌ها مشغول شد و اگر تلاش و همت او نبود، بیشتر آن آثار ارزشمند از میان می‌رفت.

حدود دویست سال پیش از خواجه نصیر، مردی بزرگ از ولایت او، به نام خواجه نظام‌الملک توسی، نیز با تدبیر و توانایی علمی خود کارهای بزرگی انجام داد. او در دوازده شهر مهم آن روز، مدارس شبانه‌روزی تأسیس کرد که مانند دانشگاه‌های امروز، اداره می‌شدند. این مدارس به «نظامیه» معروف بودند. سعدی یکی از صدها دانشمندی است که در این مدارس، تحصیل کرده است.

خواجه نظام‌الملک، در شهری، رصدخانه‌ای ساخت که بسیاری از دانشمندان در آنجا به تحقیق مشغول شدند.

در آسمان علم و فرهنگ ایران، ستاره‌های پُر فروغ فروانی مانند خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر توسی می‌توان یافت. این دانشمندان، با نکیه بر لطف پروردگار، در سخت‌ترین شرایط کوشیدند، ایران را به اوج عظمت و سربلندی برسانند.



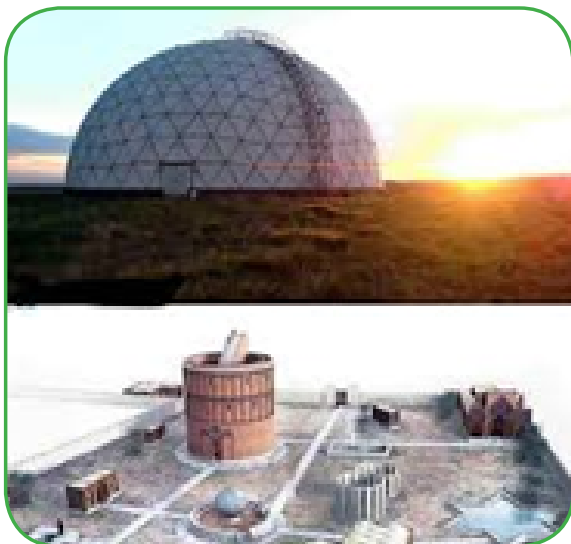
واژگان تصویری



هلاکوخان



خواجه نصیرالدین توسی



رصدخانه بزرگ مراغه



مدرسه‌ی نظامیه



حمله خانمان سوز مُغولان



خواجه نظام الملک توسی



تَشت



شمشیر



دینار



قَلَم



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود).

روش ایفای نقش (اجرای نمایش داخل درس)

کلمات هم خانواده

اندیشه، اندیشیدن

حوادث، حادثه

عَظَمَت، عَظِيم

آثار، اثر

ارزِشَمَند، ارزش

کلمات مخالف

اندوه ≠ شادی

دشوار ≠ راحت



خانمان سوز = ویران کننده، خانه خراب رَصْدخانه = جایی که با تلسکوپ ستارگان
کننده را تماشا می کنند.

قتلِ عام = کشتن همه دینار = پول زمان قدیم

وَحْشَت = ترس پُر فُروغ = نورانی، پر نور

هَراسِ آنکیز = ترسناک عَظَمَت = بزرگی

آشوب = بی نظمی، جنگ و دَعوا تأسیس کرد = به وجود آورد، درست کرد.

کار سازتر = مفید تر

دُشوار = سختی

صدایِ مهیب = صدایِ بلند و وحشتناک

گُمان می کردند = فکر می کردند.

پیش آمده = اتفاق افتاده

حَوادِث = اِتِفاق ها

هنگامِ چیرگی = وقتِ تَسَلُط و برتری

کوشیدند = تلاش کردند.

اُوج = بلندی

اَندوه = ناراحتی، غم

نابود کردن = از بین بردن

در هم فِشرد = در این درس یعنی ناراحت

کردن، فِشار داد

اندیشید = فکر کرد

اندیشه = فکر

زیرِ کانه = باهوش

می گُریختند = فرار می کردند

حادثه ناگوار = اتفاق ناخوشایند



شعرخوانی و صندلی صمیمیت

۱ **اندیشیدن:** نخست شعر مورد نظر را به صورت آرام و بی صدا بازخوانی کنید و درباره‌ی محتوا و آهنگ مناسب آن، بیندیشید.

۲ **یافتن:** پس از بازخوانی و اندیشیدن درباره‌ی محتوا، لحن و آهنگ مناسب آن را کشف کنید.

۳ **شناختن:** پس از اندیشیدن و یافتن آهنگ مناسب، اکنون باید با توجه بیشتر، بار دیگر شعر را نزد خود بخوانید تا درک بهتری از فضا، شخصیت، مکان و رویدادهای شعر پیدا کنید، مثلاً اگر دو شخصیت در شعر با هم گفت‌وگو می‌کنند، تغییر آهنگ را رعایت کنید.

۴ **خواندن:** پس از مرور شعر و تشخیص لحن مناسب آن، اکنون با آهنگ و سرعت مناسب، به صورت رسا، خوانش شعر را آغاز کنید.

۵ **نشان دادن:** به کارگیری حرکات دست و سر و تغییر حالت‌های چهره به هنگام خواندن، باعث می‌شود، حس و پیام شعر را، بهتر به شنونده منتقل کنید. با این کار، در حقیقت، فضای شعر را برای شنونده، نمایش می‌دهید. سعی کنید حرکات شما با آهنگ خواندنتان متناسب باشد.



درس سیزدهم: روزی که باران می‌بارید

درس چهاردهم: شجاعت

درس پانزدهم: کاجستان



فصل پنجم

راه زندگی



چند روز بود که امید، بعد از ظهر به دکان قاب فروشی پدر بزرگ می رفت و آنجا می نشست تا پدر بزرگ، بیاید. قاب های کوچک و بزرگ چوبی و فلزی، دیوارهای دکان را پوشانده بود. در بعضی از قاب ها، عکس های قشنگی دیده می شد. رهگذران، بی اختیار می ایستادند و آنها را تماشا می کردند.

امید برای کمک کردن به پدر بزرگ، صندلی کوچکی، زیر پا می گذاشت و با دستمال، قاب هایی را که دستش به آنها می رسید، تمیز می کرد. او از این کار بسیار لذت می برد؛ مخصوصاً از تمیز کردن قاب هایی که در آنها تصویری از باغ و بوستان و دشت و کوهستان بود. او از نگاه کردن به این تصویرهای زیبا، لذت می برد و



با خود فکر می کرد که هیچ جادیدنی تر و زیباتر از مغازه ی پدر بزرگ نیست.
در یکی از روزها، رهگذری پشت شیشه ی مغازه ایستاد. امید انتظار داشت که او هم
مثل بسیاری از رهگذران، گاهی به قاب بیندازد و زود بگذرد؛ ولی او زلفت و آرام،
وارد مغازه شد. امید که مشغول تمیز کردن قاب ها بود، از روی صندلی کوچک پایین
آمد؛ دستمال را کنار گذاشت و پشت میز پدر بزرگ ایستاد و به آن مرد، سلام کرد.
مرد بلند قد و عینکی، پس از جواب دادن به سلام او، لبخندی زد و
پرسید: «صاحب مغازه کجاست؟»
امید در حالی که به کیف چرمی قهوه ای رنگ مرد، نگاه می کرد، گفت: «قاب
می خواستید آقا؟ من قیمت قاب های کوچک را می دانم، ولی اگر قاب بزرگ
می خواهید، باید از پدر بزرگم پرسید.»





- این دکان پدر بزرگ توست، پسرم؟
- بله، آقا.
- می‌خواهم پیغامی از من به پدر بزرگت برسانی.
- چه پیغامی؟
- به او سلام برسان و از قول من بگو: «مغازهی زیبایی دارید، ولی به نظر من این مغازه، چیزی کم دارد».
- امید، نمی‌دانست چه جوابی بدهد که مرد، خدا حافظی کرد و رفت؛ اما آهنگ صدای گرمش در گوش امید، همچنان شنیده می‌شد.
- چند دقیقه بعد، پدر بزرگ آمد. روی صندلی نشست و پرسید: «چه خبر، پسرم؟ چند تا قاپ فروخته‌ای؟». امید در حالی که به گوشه‌ای خیره شده بود، گفت: «چیزی نفروختم، ولی یک نفر آمد و برای شما پیغامی گذاشت».
- پدر بزرگ پرسید: «کی بود؟ چی گفت؟».



امید که به میزنگیه داده بود، گفت: «او را نشناختم. تا به حال او را ندیده بودم. به شما سلام رساند و گفت که بگویم: مغازه‌ی زیبای‌ی دارید ولی این مغازه، چیزی کم دارد».

پدر بزرگ تا این حرف را شنید، نکانی خورد و گفت: «یعنی چه؟ درست شنیده‌ای؟ او همین را گفت؟».

بله؛ همین را گفت؛ گفت: «که دکان شما چیزی کم دارد».

پدر بزرگ، گاهی به قاب‌های روی دیوار انداخت و زیر لب، گفت: «منظور او چه بوده است؟ چه چیزی کم دارد؟» بعد، رو به امید کرد و پرسید: «نکفت که باز هم می‌آید؟».

- حرفی نزد.

پدر بزرگ، آهی کشید و گفت: «خدا کند بیاید! دوست دارم بدانم که چه چیز کم داریم؟».

چند روز از این ماجرا گذشت. عصر یک روز، باران به آرامی می‌بارید. امید و پدر بزرگ، در دکان نشسته بودند. پدر بزرگ، قاب عکسی را روی میز گذاشت و سرگرم تمیز کردن آن شد. امید هم روی صندلی نشسته بود و کتاب «داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی» را می‌خواند. همه جا ساکت بود. ناگهان، نگاه امید به خیابان افتاد. همان مرد بلند قد، پشت شیشه‌ی بزرگ مغازه ایستاده بود.

امید با هیجان، ولی آرام گفت: «پدر بزرگ! پدر بزرگ! همان مرد».

در این هنگام، مرد، دستگیره‌ی در را چرخاند و وارد دکان شد. لبخندی زد



و سلام کرد. پدر بزرگ که به او خیره شده بود، جواب سلامش را داد و گفت: «بفرمایید. چیزی می‌خواستید؟».

سپس، پدر بزرگ، برای او صندلی گذاشت و گفت: «بفرمایید، بنشینید».

مرد، روی صندلی نشست. کیف چرمی‌اش را باز کرد و کاغذ چهار گوش خوش رنگی از آن بیرون آورد.

روی کاغذ، نوشته شده بود: «یا صاحب الزمان، عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ».

مرد، کاغذ را روی میز گذاشت و گفت: «من، خوش نویس هستم و گاهی برای خودم کارهایی می‌کنم. این، یکی از کارهای من است».





پدر بزرگ با اشاره به امید گفت: «بیا پسر، ببینم می توانی بخوانی چه نوشته؟».

امید و پدر بزرگ، آن چنان مشغول تماشا و غرق تفکر در آن نوشته، شدند که نفهمیدند آن مرد چه هنگام از مغازه خارج شد.

ناگهان، امید گفت: «پدر بزرگ...!»

پدر بزرگ از جا بلند شد و به طرف بیرون، روانه شد.

مرد، رفته بود، باران هم بند آمده بود و ابرها کم کم آسمان را ترک می کردند.

محمد میرکیانی



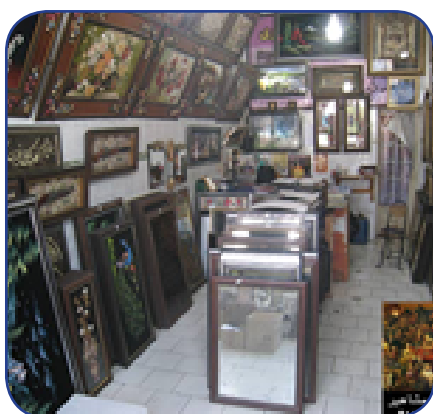
واژگان تصویری



رهگذران



خوش نویس



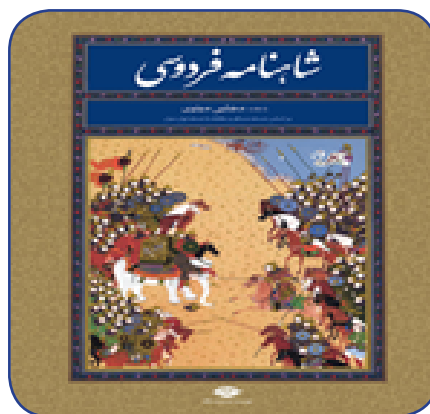
قاب‌های کوچک و بزرگ چوبی و فلزی



دکان قاب فروشی



فردوسی



داستان‌های شاهنامه فردوسی



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود).

روش ایفای نقش (اجرای نمایش)

کلمات هم خانواده

رهگذران، رهگذری
فروخته‌ای، فروختم
شنید، شنیده‌ای

کلمات مخالف

بلند قد $\neq$ کوتاه قد



کلمات هم معنی

رهگذران = عابران، کسانی که عبور می کنند.

زود بگذرد = زود عبور کند، زود برود

عَجَل الله تعالى فرجه = دعایی که برای ظهور امام زمان می گویند.

به معنی اینکه: خدایا ظهور (آمدن) امام زمان را نزدیک کن.

دُکّان = مغازه

پیغامی = پیامی

خوش نویس = خطاط، کسی که با خط زیبا می نویسد.



تصویرسازی و صندلی صمیمیت



۱ **خوب دیدن:** تصویرها را با دقت ببینید و به جزئیات آن توجه کنید.

۲ **اندیشیدن:** برای درک ارتباط میان اجزای تصویرها، فکر کنید و مطالبی را که از تصویر برداشت کرده‌اید، در ذهن خود مرور کنید.

۳ **یافتن:** پس از درک محتوا و ارتباط میان اجزای تصاویر، تفاوت‌ها و شباهت‌های آن دو را مشخص کنید.

۴ **گفتن:** هر وقت آماده شدید، روی صندلی معلم بنشینید و درباره‌ی تفاوت‌ها و شباهت‌های تشخیص داده شده، برای دوستان‌تان

صحبت کنید.



درس چهاردهم

شجاعت

شجاعت، ترسیدن نیست بلکه آن است که انسان، بتواند در برابر حوادث و رنج‌ها و دشواری‌ها ایستادگی کند. از مشکلات نهراسد و راه‌های مناسب پیروزی بر آنها را جست‌وجو کند.

ترس، گاه نه تنها ناپسند نیست که بسیار پسندیده است. کسی که در هنگام رانندگی از سرعت بیش از اندازه می‌پرهیزد، کسی که از دوستی و همراهی با بدان خودداری می‌کند، آن که خود را از مکان‌های ناامن و خطرناک، دور می‌کند، نه تنها ترسو نیست که شجاع و دلیر، خوانده می‌شود.

شجاع، کسی است که از خطر و عاقبت کارهای بد بترسد؛ دلی دست و پای خود را کم نکند و با کمال متانت و آرامش، برای رویارویی با خطر، چاره‌جویی کند.

سربازی که در صحنه‌ی نبرد، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد، شجاع است. انسان شریفی که در شعله‌های آتش فرو می‌رود تا جان هم‌نوع خود را نجات دهد، شجاع است. سردار لشکری که با تدبیر و مهارت، فرمان عقب‌نشینی می‌دهد و سپاه خود را از خطر می‌رهاند، شجاع است.

آنچه ناپسند و نگوئیده است، این است که انسان، بی‌دلیل بترسد یا از ترس، قدرت تصمیم‌گیری و تفکر را از دست بدهد.



همه از زلزله، تصادف، غرق شدن، آتش سوزی، بیماری و میکروب می‌ترسند؛ اما این ترس آن‌گاه نلکوهیده است که مثلاً شخص از خانه بیرون نرود تا مبادا حادثه‌ای برایش رخ دهد و...

این گونه افراد، ترسو هستند و هرگز در زندگی به موفقیت نمی‌رسند. برای رسیدن به موفقیت‌ها، همه به شجاعت نیازمندیم. گاه کاری را آغاز می‌کنیم و تا رسیدن به موفقیت چند بار شکست می‌خوریم. آن‌که از شکست ترسد و دلیل شکست خود را بیابد و راه را برای رسیدن به پیروزی ادامه دهد، شجاع است.

ریشه‌ی اصلی ترس‌های نادرست، در جهل و نادانی است. بعضی از تاریکی می‌ترسند و شب و تاریکی را پُر از پدیده‌های ترسناک می‌دانند.

آیا برای شما اتفاق افتاده است که از چیزی در تاریکی بترسید، اما وقتی چراغ را روشن کنید، به ترس خودتان بخندید؟





برخی، از پزشک و درمان می‌ترسند، در حالی که نمی‌دانند تلخی دارو و رنج جراحی، سلامت آنها را تضمین می‌کند. خنده بر ترس‌های «دوغبن، گام اول به سمت شجاعت است. انسان‌ها، افزون بر شجاعت و قدرت بدنی، به شجاعت دیگری هم نیازمند هستند؛ شجاعتی که به آن «شجاعت اخلاقی» می‌گویند. شجاعت اخلاقی، آن است که حرف راست و درست بگوییم و در دفاع از آن، فداکار و ترس باشیم و اگر به چیزی آگاهی نداریم، بگوییم نمی‌دانیم.

نوشته‌ی استاد احمد بهمنیار، با کاهش و اندک تغییر



واژگان تصویری



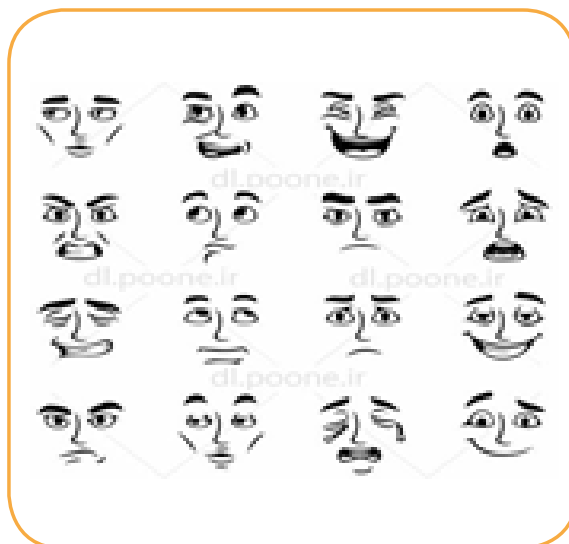
انسان شریفی که در شعله‌های آتش فرو می‌رود تا جان هم‌نوع خود را نجات دهد، شجاع است.



سربازی که در صحنه نبرد وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد، شجاع است.



حادثه (با توجه به درس)



چهره‌ها



جراحی



دارو



انتخاب



برق گرفتگی



غرق شدن



تاریکی



جست و جو



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم و کلمات جدید درس توضیح داده شود).

روش پیش سازمان دهی (معلم ابتدا هدف یا اهداف درس را معین می کند و از این طریق بین دانش پیشین و دانش جدید دانش آموزان در مورد شجاعت ارتباط برقرار می کند و زمینه را برای دریافت اطلاعات جدید آماده می سازد).

کلمات هم خانواده

نترسیدن، ترس، بترسد، ترسو

پسندیده، ناپسند

خطر، خطرناک

شجاع، شجاعت

نهراسید، هراس

کلمات مخالف

نترسیدن ≠ ترسیدن

نهراسد ≠ هراسیدن

موفقیت ≠ شکست

نادرست ≠ درست

بی دلیل ≠ با دلیل

شجاع ≠ ترسو

ناپسند ≠ پسندیده

ناامن ≠ امن

تاریکی ≠ روشنایی

عقب نشینی ≠ پیشروی



دُشواری‌ها = سختی‌ها

ایستادگی = مقاومت

نهراسد = نترسد

ناپسند = بد و نادرست

می‌پرهیزد = دوری می‌کند، انجام نمی‌دهند.

چاره‌جویی = راه حل پیدا کردن

تدبیر = فکر و اندیشه

از خطر می‌رهاند = از خطر نجات می‌دهد.

بی دلیل = بدون علّت

جهل = نادانی، ندانستن

تضمین می‌کند = ضمانت می‌کند

بدان = آدم‌های بد

خودداری می‌کند = انجام نمی‌دهند، جلوگیری می‌کند.

دلیر = شجاع

دلیر = شجاع

مِتانت = آرامی، صبر

رویارویی = مُقابله

همنوع = انسانِ مثلِ خود

مَهارت = توانایی

نکوهیده = نادرست، ناپسند، زشت

مَبادا = نباشد، هرگز، نَکند، هیچ وقت

پدیده‌ها = چیزها، اتفاق‌ها، حادثه‌ها
افزون = اضافه

با کمال = با تمام، با همه

رُخ دهد = اتفاق افتد.

نَبَرَد = جنگ

عاقِبَت = آخر کار

لَشکر = سپاه

سَردار = فرمانده

مِتانت = آرامی، صبر



کاجستان

درس پانزدهم

در کنار خطوط سیم پیام
خارج از ده، دو کاج رویدند
در کنار سیم‌های تلفن، دو کاج رشد کرده بودند.
سالیان دراز، رهگذران
آن دو را چون دو دوست می‌دیدند
همه کسانی که از آنجا عبور می‌کردند می‌دانستند این دو کاج سال‌های
زیادی است که با هم دوست هستند.

روزی از روزهای پاییزی
زیر رگبار و تازیانه‌ی باد
یک روز پاییزی باران و
باد شدیدی آمد.





یکی از کاج ها به خود لرزید

خم شد و روی دیگری افتاد

یکی از کاج ها خم شد و روی کاج دیگر افتاد.

گفت: «ای آشنا، بخش مرا

خوب در حال من، تأمل کن

کاج افتاده به دوستش گفت: ببخشید، به خاطر من کمی صبر کن.

ریشه هایم ز خاک، بیرون است

چند روزی، مرا تحمل کن.»

ریشه هایم از خاک در آمده و

روی تو افتادم، چند روزی

من را تحمل کن و

مواظب من باش .





کاج همسایه، گفت با نرمی:
« دوستی را نمی برم از یاد،
شاید این اتفاق هم روزی
ناگهان از برای من افتاد ».

کاج دیگر با مهربانی جواب داد: ما با هم دوست هستیم و شاید این
اتفاق برای من هم می افتاد.

مهربانی به گوش باد رسید
باد، آرام شد، ملایم شد

باد که مهربانی این دو کاج را دید، آرام تر وزید و طوفان تمام شد.

کاج آسیب دیده ی ما هم
کم کمک، پا گرفت و سالم شد.

کاج آسیب دیده آرام آرام سالم شد.

میوه ی کاج ها، فرو می ریخت
دانه ها ریشه می زدند آسان

بعد از مدّتی کاج ها میوه دادند و دانه هایشان روی زمین افتاد.





ابر، باران رساند و چندی بعد
دهِ ما، نام یافت «کاجستان»...

ابر و باران آمد و دانه‌ها رشد کردند و درختان کاج دیگری از
زمین بیرون آمد و آنجا پر از کاج شد و اسم آن روستا را کاجستان
گذاشتند.

محمد جواد محبت





روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود).

روش ایفای نقش (اجرای نمایش دو کاج)

روش مشاهده ای (نمایش انیمیشن این موضوع)

کلمات هم خانواده

رویدند، روید

خم، خمیده

خطوط، خط

سالیان، سال، سال ها

کلمات مخالف

دوست $\neq$ دشمن

آشنا $\neq$ غریبه

بیخس $\neq$ نبخش



کلمات هم معنی

خطوط = خط ها

سیم پیام = سیم تلفن

رویدند = رشد کردند

سالیان دراز = سال های زیاد

تازیانۀ ی باد = وزش باد شدید

ده = روستا

چندی بعد = چند وقت بعد

تأمل کن = صبر کن

کم کم = آرام آرام

کاجستان = جایی که درخت کاج بسیار است.

(مثل کوهستان)

مرا = من را

فرو می ریخت = می افتاد

آسان = راحت

درس شانزدهم: وقتی بوعلی، کودک بود

درس هفدهم: کار و تلاش

نیایش

فصل ششم

علم و ادب



دستی بوعلی، کودکی بود

درس شانزدهم



شوهر مهربان، دست ستاره، همسر ناتوان خود را که نازه از بستر بیماری برخاسته بود، در دست داشت و خداوند را به خاطر بهبودی او شکر می‌کرد و می‌گفت: «اینک به شکرانه‌ی این رحمت الهی، باید گوسفندی را که نذر کرده‌ایم، قربانی کنیم و به نیازمندان بدهیم...» و آن گاه به اتاق دیگر اشاره کرد و افزود: «حسین از همان سپیده دم، سر در کتاب دارد. اکنون باید بروم و به پرسش‌هایش پاسخ دهم».

ستاره به سیمای همسرش عبدالله، خیره شد و گفت: «چرا با حسین این اندازه، سروکله می‌زنی؟ باید بگذاریم بیشتر به بازی برود، اندک اندک که حالم بهتر شود، نماز را هم یادش می‌دهم».



عبدالله، لبخندی زد و گفت: «همه می‌دانند که تو مادر مهربان و دلسوز و همسر مهربانی هستی، اما از این پس، درس و مشق حسین را به خود من و آموزگارش واگذار کن.»

من نمی‌خواهم حسین را از تو دور کنم، یا رنج‌های فراوانت را نادیده بگیرم، بلکه می‌خواهم بگویم که از این پس، من دیگر توانایی، فرصت و آگاهی آن را ندارم که به حسین چیزی بیاموزم، باید برایش آموزگاری بیادیریم.

این چه سخنی است؟ آموزگار برای چه؟ او تازه الفبا و چند سوره قرآن را آموخته است.





بانوی من! او، کارش از این حرف ها گذشته. در این مدت که بیمار بودی، او خواندن و نوشتن پارسی را به خوبی فراگرفت و به آموختن قرآن پرداخت. اکنون می‌گویند «معنی این واژه‌ها چیست؟ چرا نباید معنی این آیه‌ها را که می‌خوانم بدانم؟ باید معنی قرآن را به من بیاموزی!»

اشک شوق از دیدگاه ستاره، فرو ریخت و گفت: «ای خدای بزرگ، این پسرک نازنین من، در این دو سه ماهه، راه چند ساله را پیموده است؟ من که باور نمی‌کنم. نکند، برای دل خوشی من این سخنان را می‌گویند؟»

هرگز، چنین نیست؛ شاید، این بیماری ناگهانی و دلبستگی بی‌اندازه‌ی حسین به شما، سبب جهش و پیشرفت حیرت‌آور او شده باشد، اما حقیقت دارد.

در حالی که دانه‌های اشک از دیدگان بر چهره‌ی بی‌رنگ ستاره، فرو می‌چکید، با شگفتی پرسید: «چطور بیماری من سبب این همه پیشرفت حسین شده است؟» عبدالله برخاست و گاهی به بیرون افکند و گفت: «هنگامی که به سفارش طبیب، حسین را از پیش تو به اتاق دیگر بردیم و او دانست که باید یک چندی از مادرش دور باشد، از طبیب پرسید: «چرا گفتید به بالین مادرم نروم؟»

طبیب پاسخ داد: «چون او بیمار است و اگر پیش او بمانی، ممکن است، تو هم بیمار شوی». دوباره، حسین پرسید: «چرا مادرم بیمار شده؟ و چگونه می‌تواند مرا هم بیمار کند؟»

طبیب حیرت زده می‌کوشید با پاسخ‌های ساده و کودکانه او را آرام کند، اما حسین دست بردار نبود.

طبیب، کمی اندیشید و گفت: «برای شناختن بیماری‌ها و درمان آنها، باید سال‌ها



علم آموخت و تجربه اندوخت. خوب دیدن و خوب گوش دادن و فکر کردن، سرآغاز دانایی است».

با شنیدن این سخنان، برقی در چشمان حسین درخشید، سرش را بلند کرد و با غرور پرسید: «پس اگر من هم در همه چیز، خوب دقت کنم و دانش بیندوزم، بیماری‌ها را می‌شناسم؟».

پزشک با روی گشاده پاسخ داد: «آری جانم!».

آن وقت اگر مادرم مریض شد، می‌توانم او را درمان کنم؟ آری فرزندم، چنین است. تو بسیار باهوش و کجکاوی و اگر بکوشی، دانشمندی بزرگ و پزشکی نامدار خواهی شد. اما اکنون آسوده خاطر باش، چون مادر، به زودی شفا می‌یابد. هر بیماری و دردی دوره‌ای دارد که باید بگذرد. ماکوشش خود را می‌کنیم و از خداوند یاری می‌جوئیم.





می شود کاری کنیم تا دیگر مادرم بیمار نشود و من از او دور نمانم؟
طیب با کمی تأمل، پاسخ داد: «اگر طبیب ماهری شدی، خواهی دانست
فرزندم».

هیچنان که عبدالله، این رویداد را نقل می کرد، ستاره با هیجان، چشم
به دهان او دوخته بود و از شنیدن این ماجراها، دم به دم حالش بهبود
می یافت. عبدالله که متوجه این دگرگونی شادی افزون شده بود، دوباره،
کنار بسترش نشست و ادامه داد: «آری، بانوی من. از آن زمان، گویی
حسین راه خود را یافته، شب و روز نمی شناسد و دست از خواندن، نوشتن
و پرس و جو بر نمی دارد. من از کوشش و پشتکار او به ستوه آمده ام. سر و کله
زدن و پاسخ پرسش های پی در پی حسین را دادن، تاب و توان می خواهد.
باید هر چه زودتر از استادان، یاری بجویم».

ستاره که از شادی و هیجان، آرام و قرار از کف داده بود، گفت: «پروردگارا،
از مهربانی و لطف تو سپاس گزاریم و تو را شکر می گوئیم که فرزندی دانا به ما
بخشیده ای. ای خدای مهربان، این فرزند خوب و دانا را برای ما حفظ
فرما».

از کتاب «مرد هزار ساله»، رضا حجت



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می‌کند و در همان راستا دانش‌آموزان را ترغیب می‌کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع‌بندی و سازمان‌دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید).

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش‌ها توضیح داده شود).

روش ایفای نقش (اجرای نمایش)

روش مشاهده (نمایش فیلم و انیمیشن‌هایی با موضوع زندگی نامه ابوعلی سینا)

کلمات هم‌خانواده

جُست و جو، بجویم، جوییدن حیرت
آور، حیرت، حیرت زده

سخنی، سخنان
جَهِش، جهیدن
می‌چکید، چکیدن
آموخت، آموختن

کلمات مخالف

مهربان $\neq$ نامهربان
ناتوان $\neq$ توانا
بانو $\neq$ آقا
بیاموزی $\neq$ نیاموزی
بیماری $\neq$ سلامتی



ناتوان = ضعیف	دم به دم = لحظه به لحظه
بستر = رختخواب	پسرک = پسر کوچک
برخاسته بود = بلند شده بود	سُتوه آمده‌ام = خسته شده‌ام
بهبودی = سلامتی	تاب و توان = تَحْمُل و نیرو
رحمتِ الهی = بخشش و مهربانی خداوند	اندک اندک = کم کم
پارسی = فارسی	واگذار کن = بده
اشکِ شوق = اشک خوشحالی	فُرصت = وقت
پیموده است = رفته است	برایش = برای او
شگفتی = تعجب	یاری بجویم = کمک بخواهیم.
روی گشاده = صورت خندان و خوشحال	پیموده است = رفته است
نامدار = معروف	آسوده خاطر باش = خیالت راحت باشد.
یاری می جویم = کمک می خواهیم.	تَأَمَّل = فکر کردن
سپیده دم = صبح زود	نقل می کرد = می گفت
سیما = صورت	چشم به دهان او دوخته بود = به دهان او
بیاموزی = یاد بدهی	نگاه می کرد.
فرو ریخت = پایین افتاد.	راه خود را یافته = راه خود را پیدا کرده.
حیرت آور = متعجب کننده	پی در پی = پشت سر هم
بالین = رختخواب	آرام و قرار از کف داده بود = آرامش خودش
دانش بیندوزم = دانش جمع کنم.	را از دست داده بود.
بِکوشی = تلاش کنی	حِفْظ فرما = نگه دار
شفا = درمان	نیازمندان = فقیران
ماهری = استادی، با مهارتی	نذر = آن چیزی که برای حاجتی در راه
دگرگونی = تغییر	خدا به دیگران می دهند.
	افزود = اضافه کرد



کلمات هم معنی

رویداد = اتفاق، حادثه

چشم به دهان او دوخته بود = به دهان او نگاه می کرد.

راه خود را یافته = راه خود را پیدا کرده.

پی در پی = پشت سر هم

آرام و قرار از کف داده بود = آرامش خودش را از دست داده بود.

حفظ فرما = نگه دار

نیازمندان = فقیران

نذر = آن چیزی که برای حاجتی در راه خداوند به دیگران می دهند.

افزود = اضافه کرد

سپیده دم = صبح زود

سیما = صورت

اکنون = حالا

واژه ها = کلمه ها

دیدگان = چشم ها

سُخَنان = حرف ها

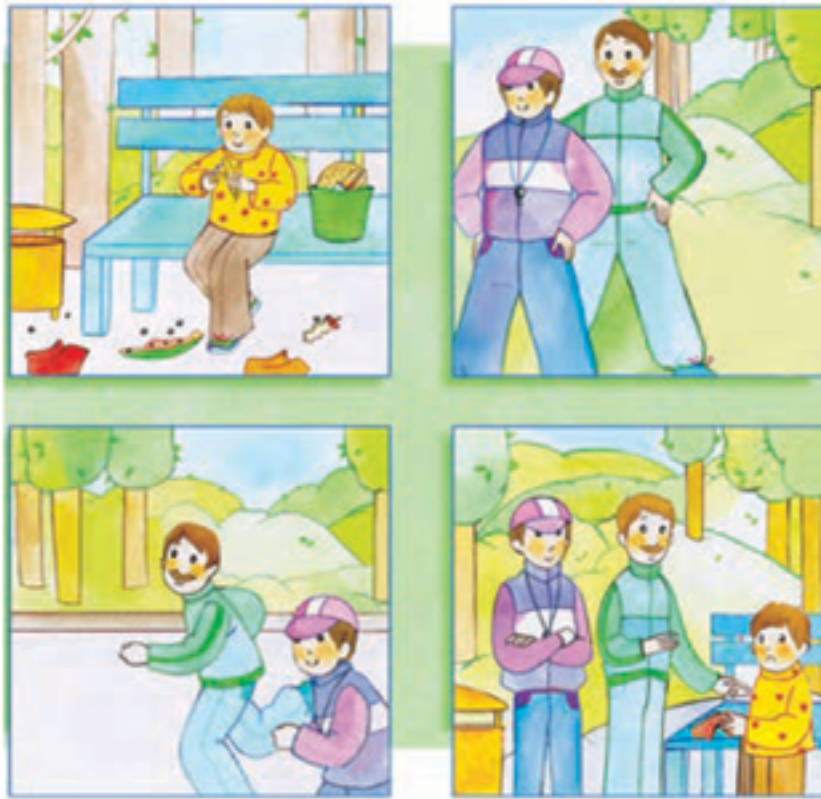
طَبیب = دکتر، پزشک

اَندوخت = جمع کرد

آری = بله



تصویرسازی و صندلی صمیمیت



۱ خوب دیدن: تصویرها را با دقت ببینید و به جزئیات آن توجه کنید.

۲ اندیشیدن: برای درک ارتباط میان اجزای تصویرها، فکر کنید و مطالبی را که از تصویرها برداشت کرده‌اید، در ذهن

خود مرور کنید.

۳ یافتن: پس از درک محتوا و ارتباط میان اجزای تصویرها، سیر داستانی آن را مشخص کنید.

۴ گفتن: هر وقت آماده شدید، روی صندلی معلم بنشینید و درباره‌ی موضوع انتخاب شده، برای دوستانان صحبت کنید.

۵ سنجیدن: نظراتان را در مورد شنیده‌ها در سه بخش بیان کنید:

■ الف: بیان بخش‌های خوب ■ ب: اشاره به کاستی‌ها ■ پ: پیشنهادها

همکار گرامی:

پیشنهاد می‌شود برای آموزش این بخش از کتاب زبان آموزی استفاده کنید.



کار و تلاش

درس هفدهم





به راهی در، سلیمان دید موری
که با پای ملخ می کرد زوری
یک روز سلیمان در راهی می رفت، مورچه ای دید که با زحمت بسیار پای
ملخی را می بُرد.

به زحمت، خویش را هر سو کشیدی
وزان بارگران، هر دم خمیدی
سلیمان به مورچه گفت: چرا با سختی این بار سنگین را می بَری طوری
که پشتت خم شده.

ز هر گردی، برون افتادی از راه
ز هر بادی، پریدی چون پرگاه
با یک شن و ماسه کوچکی از راحت خارج می شوی و هر بادی که میاید تو
را مثل پرگاه جابه جا می کند.

چنان بگرفته راه سعی در پیش
که فارغ گشته از هر کس، جز از خویش
انقدر حواسِت به کار خودت هست که اطرافت را فراموش کرده ای.
به تندی گفت: «کای مسکین نادان چرا بی فارغ از مُلک سلیمان؟
سلیمان با عصبانیت گفت: ای مورچه ای کوچک و بی عقل، چرا به سرزمین
سلیمان نمی آیی؟

بیا زین ره، به قصر پادشاهی
بخور در سفره ی ما هر چه خواهی
از این به بعد به قصر (کاخ) ما بیا و از سفره ی ما هر چه می خواهی بخور.





چرا باید چنین خونابه خوردن تمام عمر خود را بار بردن
 چرا انقدر به خودت زحمت می‌دهی و همه‌ی عمرت کار می‌کنی؟
 ره است اینجا و مردم رهگذارند مبادا بر سرت پایی گذارند
 اینجایی که تو هستی در مسیر عبور مردم است و ممکن است
 پایشان را روی تو بگذارند.
 مکش پیوده این بارگران را میازار از برای جسم، جان را
 انقدر کار نکن و بارهای سنگین نبر و به بدنت سختی نده.
 بگفت: «از سور، کمتر گوی با مور که موران را، قناعت خوشتر از سور
 مورچه جواب داد: از مهمانی و جشن با من صحبت نکن که ما
 مورچه ها قناعت را بیشتر دوست داریم.





نیفتد با کسی مارا سر و کار که خود، هم توشه داریم و هم انبار
 ما به هیچ کس نیاز نداریم چون خودمون همه چیز داریم.
 مرا امید راحت هاست زین رنج من این پای ملخ، ندهم به صد گنج.
 بعد از این سختی‌ها که برای بُردن این پای ملخ می‌کشم، می‌تونم
 آذوقه جمع کنم و راحت زندگی کنم.

گرت همواره باید کامکاری ز مور آموز، رسم بُردباری
 اگر می‌خواهی که موفق باشی، از مورچه راه و رسم صبر و تلاش را یاد
 بگیر.

مرو راهی که پایت را ببندد مکن کاری که هُشیاران بخندند
 راهی نرو که نتوانی پیروز شوی و آدم‌های عاقل به تو بخندند.
 که تدبیر، عاقل باش و مینا ره امروز را مسپار فردا
 با عقل و فکر راحت را انتخاب کن و کار امروز را به فردا نینداز.
 بکوش اندر بهارِ زندگانی که شد پیرایه‌ی پیری، جوانی
 برای زندگی‌ات تلاش کن که سرمایه پیری تو در دوران جوانی تو
 است.



روش تدریس

پرسش و پاسخ (معلم با توجه به هدف درس شروع به پرسیدن سوالات می کند و در همان راستا دانش آموزان را ترغیب می کند تا سوالاتشان را بپرسند تا با کمک معلم و دوستانش پاسخ داده شود. از این روش برای جمع بندی و سازمان دهی مطالب در پایان درس نیز استفاده کنید.)

توضیحی (مفاهیم و نحوه اجرای نقش ها توضیح داده شود.)

روش ایفای نقش (اجرای نمایش حضرت سلیمان و مورچه)

کلمات هم خانواده

مور، موری، موران

مَیازار، نَیازار

رهگذر، رَهگذار

خواهی، خواستن

کلمات مخالف

بینا ≠ نابینا

خوشر ≠ بدتر

راحت ≠ سختی، ناراحتی

نادان ≠ دانا

عاقِل ≠ کم عقل



کلمات هم معنی

موری = مورچه ای
هر دم = هر لحظه ای
زین ره = از این راه
سور = مهمانی
کامکاری = پیروزی، خوشبختی
کمتر گویی = کمتر بگو
فارغ = راحت، بی خیال
به تندی = با عصبانیت
خونابه = سختی، رنج
موران = مورچه ها
مکن = نکن
کای = که ای
مُلک = سرزمین
بارِ گران = بارِ سنگین
گَرَت = اگر
توشه = آذوقه
پیرایه‌ی پیر = زینتِ دورانِ پیری
زینت = زیبایی، زیور
بُردباری = صبر
بیا زین ره = از این به بعد



پایان